

## Studying The Nostalgia Of Being Away From The Beloved In The Imru' Al-Qais Mu'allaqeh, The Arab Jaheli poet

<sup>1</sup>*Habiballah Yazdani*

### Abstract

One of the components of nostalgia is the sadness of being away from a loved one. Nostalgia refers to distance, separation pain, homesickness, longing for past memories and longing to return to it. Nostalgic poet based on the events that happened in his life, such as the death of a family or a loved one who mourns, imprisonment and exile, migration (away from the familiar homeland, sadness of homelessness, away from the beloved, etc.); Remembering the memories of childhood and youth, etc., causes him to write down and express his emotions and feelings; Therefore, his poems take on a nostalgic tone. Nostalgia of being away from the beloved occurs due to the separation of the poet from the person who was his memory. In nostalgia, distance from a lover is about unfaithfulness, breach of contract, longing for the days of being with a lover, failures and failures. In this research, an attempt is made to analyze, with a descriptive-analytical method, the nostalgia of being away from the beloved and its components in Mu'allaqeh of Imru' Al-Qais. Imru' Al-Qais in The Mu'allaqeh of deals with topics such as the description of Atalal and the works of the beloved house, the memory of the days of connection and crying, the description of his romantic adventures on the day of "Darat Joljol", etc. The results of the research show that the nostalgia of being away from the beloved has had a remarkable reflection in Mu'allaqeh of Imru' Al-Qais, and recalling the memories of the beloved, sadness and longing, the rebelliousness of the beloved and the bitterness of the path of love, romantic imaginations in the description of beauty. Beloved and finally, empathy and sympathy with nature is one of the most important components of nostalgia in his Mu'allaqeh.

### Keywords:

Imru' Al-Qais, distance from the beloved, Jaheli poetry, Mu'allaqeh, Nostalgia.

<sup>1</sup> Teacher of Arabic language and literature, Farhangian Bojnord Imam Mohammad Baqir University, Bojnord, Iran

## تجسید حنین البعد عن الحبيب في قصيدة عمرو القيس الكندي للشاعر العربي الجاهلي

حبيب الله يزداني<sup>۲</sup>

### ملخص

أحد مكونات الحنين هو الحزن الناتج عن البعد عن من تحب. ومعنى الحنين يشير إلى البعد، ألم الفراق، الشعور بالتشرد، حزن التشرد، الشوق إلى ذكريات الماضي، الشوق للعودة إلى الماضي. شاعر حنين يعتمد على الأحداث التي مرت في حياته، مثل وفاة عائلة أو أحد أفراد أسرته عقب الحداد، السجن والنفي، الحنين إلى الماضي، الهجرة (الهروب من الوطن المألوف والحزن) التشرد، البحث عن ملجأ في المدينة الفاضلة، البعد عن الحبيب، إضفاء الأساطير، وما إلى ذلك؛ إن تذكر ذكريات طفولته وشبابه وغيرها، يجعله يكتب ويعبر عن مشاعره تجاه كل موضوع من هذه المواضيع؛ لذلك تأخذ قصائده نكهة الحنين. الحنين إلى البعد عن الحبيب يحدث بسبب بعد الشاعر عن الشخص الذي كان ذكره أو الذي انفصل عنه بطريقة ما. في الحنين، البعد عن الحبيب يعني الخيانة، وخرق العقد، والشوق إلى أيام الوجود مع الحبيب، والفشل والإخفاقات. جرت في هذا البحث محاولة تحليل حنين البعد عن المحبوب ومكوناته في معلقة عمرو القيس بالمنهج الوصفي التحليلي. ويتناول عمرو القيس في معلقة موضوعات مثل وصف آثار وأعمال بيت الحبيب وذكرى أيام الحداد والبكاء، و وصف مغامراته الرومانسية في يوم "دائرة جلجل" و ما إلى ذلك قد شيدت. و أظهرت نتائج البحث أن حنين البعد عن الحبيب واستنكار الأيام الماضية في شعر عمرو القيس، أحد الشعراء الكلاسيكيين في العصر العربي الجاهلي، حيوي للغاية وكان له انعكاس مؤثر، استرجاع ذكريات الحبيب والحزن والشوق للماضي وعدم الولاء الحبيب و مرارة الطريق الحب والتخيلات الرومانسية التي تصف جمال الحبيب وأخيرا التعاطف و التعاطف مع الطبيعة من أهم المكونات البعد عن المحبوب في معلقته.

**الكلمات المفتاحية:** عمرو القيس، المعلقة، الشعر الجاهلي، الحنين، البعد عن الحبيب.

<sup>۲</sup>مُدْرَسُ اللُّغَةِ العَرَبِيَّةِ وَأَدَابِهَا، جَامِعَةُ الفَرهَانِجِيانِ الامام الميخند الباقر البجنورد، البجنورد، الايران

عنوان البريد الإلكتروني: habiballah.yazdani63@gmail.com

## بررسی نوستالوژی دوری از معشوق در معلقهٔ امرؤالقیس کندی شاعر جاهلی عرب

حبیب‌الله یزدانی<sup>۲</sup>

## چکیده

یکی از مؤلفه‌های نوستالوژی، غم دوری از معشوق است. نوستالوژی به دوری، درد جدایی، غم غربت، حسرت بر خاطرات گذشته و آرزوی برگشت به آن اطلاق می‌شود. شاعر نوستالوژیک بنا به حوادث رخ داده در زندگی‌اش همانند مرگ خانواده و یا عزیزی که مرثیه را به دنبال دارد، حبس و تبعید، مهاجرت (دوری از وطن مألوف، غم غربت؛ دوری از معشوق و...)؛ یادآوری خاطرات کودکی و جوانی و... موجب می‌شود که دست به قلم برده و عواطف و احساسات خود را بیان نماید؛ بنابراین اشعارش رنگ‌وبوی نوستالوژیک به خود می‌گیرد. نوستالوژی دوری از معشوق به سبب جدایی شاعر از کسی که خاطرخواه او بوده است، رخ می‌دهد. در نوستالوژی دوری از معشوق، سخن از بی‌وفایی، پیمان‌شکنی، حسرت روزهای با معشوق بودن و شکست و ناکامی‌هاست. در این پژوهش سعی بر آن است تا با روش توصیفی-تحلیلی، نوستالوژی دوری از معشوق و مؤلفه‌های آن در معلقهٔ امرؤالقیس تحلیل گردد. امرؤالقیس در معلقه به موضوعاتی چون وصف اطلال و آثار خانهٔ محبوب و یاد ایام وصال و گریستن، وصف ماجراهای عاشقانهٔ خود در روز «دارهٔ جُلجُل» و... می‌پردازد و با نازک‌خیالی در اشعارش، از خود یک شاعر فوق نوستالوژیک ساخته است. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که نوستالوژی دوری از معشوق در معلقهٔ امرؤالقیس، بازتاب چشم‌گیری داشته است و یادآوری خاطرات معشوق، غم و اندوه و دل‌تنگی و حسرت، یادآوری بی‌وفایی‌های معشوق و مرارت‌های راه عشق، تخیل‌ورزی‌های عاشقانه در وصف زیبایی معشوق و در نهایت، همدلی و همدردی با طبیعت از مهم‌ترین مؤلفه‌های نوستالوژی در معلقهٔ اوست.

**واژه‌های کلیدی:** امرؤالقیس، دوری از معشوق، شعر جاهلی، معلقه، نوستالوژی.

۲. نویسنده مسئول مدرس زبان و ادبیات عربی دانشگاه فرهنگیان امام محمد باقر (ع) بجنورد، بجنورد، ایران  
رایانامه: [habiballah.yazdani63@gmail.com](mailto:habiballah.yazdani63@gmail.com)

## ۱. مقدمه

نوستالوژی، واژه فرانسوی است که معانی گونه‌گون و اغلب نزدیک به هم برای آن ذکر کرده‌اند؛ از جمله «میل بازگشت به خانه و کاشانه و غم غربت» (پورافکاری، ۱۳۸۲: ۱۰۱۱) و نیز «حسرت گذشته، احساس غربت، غم غربت» (باطنی، ۱۳۸۰: ۵۷۲) و «دوری، درد جدایی، احساس غربت، غم غربت، حسرت گذشته، آرزوی گذشته» (آریان‌پور، ۱۳۸۰: ۴ / ۳۵۳۹). جالب است بدانیم که نوستالوژی نه از عالم شعر و ادبیات یا سیاست؛ بلکه از عالم پزشکی سر برآورده است. این واژه که ترکیبی از واژه یونانی نوستوس<sup>۴</sup> به معنای بازگشت به وطن و واژه لاتین (algia) به معنای دل‌تنگی است، در سال ۱۶۸۸ میلادی برای نخستین بار در پایان‌نامه پزشکی یوهانس هوفر<sup>۵</sup> دانشجوی سوئسی ظاهر شد که می‌خواست با ابداع این واژه، حالت غمگینی ناشی از آرزوی بازگشت به سرزمین بومی را توضیح دهد (ر.ک: تقی‌زاده، ۱۳۸۱). برای نوستالژی انواع گوناگونی از جمله؛ از دست دادن اعضای خانواده یا عزیزی که باعث گریستن و مرثیه می‌شود؛ حبس و تبعید که شاعر به سبب افکار و اندیشه‌های شخصی و اجتماعی تن به زندان و تبعید از وطن می‌دهد؛ حسرت بر گذشته که باعث گله و شکایت از اوضاع زمان می‌گردد؛ مهاجرت (فاصله گرفتن از وطن مألوف و غم غربت؛ پناه بردن به آرمان‌شهر؛ دوری از معشوق؛ اسطوره‌پردازی؛ باستان‌گرایی (آرکائیسیم)؛ تحولات سیاسی-اجتماعی- فرهنگی؛ یادآوری خاطرات دوران کودکی و جوانی، غم و درد پیری و اندیشیدن به مرگ و سایر مواردی است که جنبه روحی-روانی دارد (شریفیان، ۱۳۸۶: ۶۴). امرؤالقیس، شاعر دوره جاهلی عرب، از جمله شاعرانی است که دوری از معشوق خود یعنی عنیزه دخترعمویش، از وی یک شاعر احساساتی و رمانتیک ساخته است و موجب شده که در غم و دوری از او مرثیه‌سرایی نماید؛ بنابراین عمیق‌ترین مفاهیم احساسی خود را در قالب معلقه خود به تصویر کشیده و شعر او رنگ‌وبوی نوستالوژی به خود گرفته است. موضوع مورد بحث این مقاله، تحلیل و بررسی مؤلفه‌های نوستالوژی دوری از معشوق در معلقه امرؤالقیس، شاعر دوره جاهلی عرب، است که نویسندگان در پی تحلیل آن هستند.

## ۲. سؤالات تحقیق

۱. معلقه سرشار از عواطف و احساسات امرؤالقیس تا چه حد با اصول نوستالوژی دوری از معشوق مطابقت دارد؟
۲. مهم‌ترین و برجسته‌ترین نمودهای نوستالوژی در معلقه امرؤالقیس کدامند؟

## ۳. فرضیه‌های تحقیق

- با توجه به سؤالات تحقیق، این فرضیه‌ها مطرح می‌شود که:
۱. از آنجا که امرؤالقیس، شاعر جاهلی عرب، شاعری احساسی و رمانتیک بوده و در محیط زندگی بادیه‌نشینی در دامان طبیعت پرورش یافته است و نیز به سبب دوری این شاعر از معشوق خود، به طور یقین می‌توان گفت اشعار معلقه تا حد زیادی در بردارنده مؤلفه‌های نوستالوژی دوری از معشوق باشند.
  ۲. دل‌تنگی، غم و اندوه، حسرت بر گذشته؛ یادآوری خاطرات معشوق؛ یادآوری بی‌وفایی‌های معشوق و مرارت‌های راه عشق؛ تخیل‌ورزی‌های عاشقانه در وصف زیبایی معشوق؛ و در نهایت، همدلی و همدردی با طبیعت از مهم‌ترین و برجسته‌ترین مؤلفه‌های نوستالوژی دوری از معشوق در معلقه امرؤالقیس است.

## ۴. هدف و روش انجام پژوهش

این مقاله بر مبنای روش توصیفی-تحلیلی با رویکرد مطالعات کتابخانه‌ای و هدف تطبیق، تحلیل و بررسی مؤلفه‌های نوستالوژی دوری از معشوق در معلقه امرؤالقیس، شاعر دوره جاهلی عرب، است.

## ۵. پیشینه پژوهش

برخی از تحقیقات فارسی و عربی که در زمینه اشعار امرؤالقیس، انجام شده، به شرح زیر است:

۴. nostos

۵. U.Hufer

- محسنی‌نیا، ناصر و محمد حجت (۱۳۸۷). «طبیعت و عناصر آن در شعر امرؤالقیس». نشریه دانشگاه ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان: نویسنده در این مقاله، طبیعت و پاره‌ای از عناصر مهم آن در شعر امرؤالقیس را بررسی نموده است. نتیجه نویسنده آن است که شاعر با استفاده از صنعت تشبیه که بیشترین سهم را در تصویرآفرینی‌های او داشته است، به طور شگفت‌انگیزی طبیعت را توصیف کرده که در این میان، تشبیهات حسی به حسی بیشترین کاربرد را در شعر وی داشته است.

- محسنی‌نیا، ناصر و الهام مریمی (۱۳۹۰). «بررسی تطبیقی حکمت و خرد در اشعار امرؤالقیس و رودکی». نویسندگان در این تحقیق نتیجه گرفته‌اند اگرچه در دیوان امرؤالقیس و رودکی به اشاره‌های آن‌ها در باب دنیا و تعلقات آن بیشتر برمی‌خوریم، نشانه‌هایی از خردورزی را نیز در کلام آن‌ها مشاهده می‌کنیم.

- میرزایی‌الحسینی، سید محمود؛ نظری، علی و یونس ولیعی. (۱۳۹۴). «المصاحبة اللفظية في شعر امرئ القيس (دراسة دلالية)». بحث فی اللغة العربیة: نویسندگان در این مقاله به بررسی معنایی هم‌آمیزی‌های لفظی در شعر امرؤالقیس پرداخته‌اند تا انواع هم‌آمیزی‌های کلامی را در شعر او آشکار کرده و به نقش این پدیده زبانی در تعیین معنای شاعر بپردازند. نویسندگان به این رسیده‌اند که بررسی این پدیده معنایی، نقش مهمی در فهم عمیق و همسان‌سازی شعر او دارد، تا جایی که گاهی نمی‌توان معنای برخی واژه‌ها و ساختارهای جدا از آن را مشخص کرد.

- پشت‌دار، علی محمد و فاطمه شکر دست (۱۳۹۴). «صور خیال در معلقه امرؤالقیس». دوفصلنامه علمی-پژوهشی بلاغت کاربردی و نقد بلاغی: نویسندگان در این مقاله، صور خیال در شعر امرؤالقیس را بررسی کرده و نتیجه گرفته‌اند که هر دو نوع تصویر زبانی و مجازی در معلقه به نسبت مساوی به کار رفته، اما در تصاویر مجازی بسامد تشبیه بسیار بالاتر از استعاره و کنایه است.

- أردینی، صالح محمدحسن و عبدالمجید، ایناس سلمان (۲۰۱۸م). «الإسترجاع الذاتی فی شعر إمرؤالقیس: المغامراتی أنموذجاً». مجلة أبحاث كلية التربية الأساسية: در این تحقیق بازگشت به گذشته در شعر امرؤالقیس بررسی شده است. نویسندگان برآنند که شعر کهن عربی را در شعر عمرؤالقیس به شکلی روشن می‌یابیم که لحظه گذشته را بیان می‌کند. شاعر با زندگی و باروری، لحظه حال مرگ و زوال؛ به یادآوری‌های ماجراجویانه‌اش می‌پردازد. ایجاد ارائه تصویری واقعی از خود و توسل به گذشته برای فرار از حال دردناک، در تخیل شاعرانه او واقعیتی کاملاً متفاوت است با آنچه که خود رنج‌کشیده‌اش تجربه می‌کند؛ بنابراین نیرویی متضاد ایجاد می‌کند که با آن می‌تواند در برابر زمان منفی مقاومت کند؛ به این سبب یادآوری ماجراجویانه در آن مشهود است.

المببضین، ماهر أحمد علی (۱۴۳۳هـ.ق). «الانزیاح فی شعر امرؤالقیس». مجلة جامعة الشارقة للعلوم الإنسانية والاجتماعية: این تحقیق به انواع جابه‌جایی‌هایی می‌پردازد که در شعر امرؤالقیس رخ داده است. شاعر در زبان گفتار شعری خود از جابه‌جایی اسنادی که توسط موضوع و محمول، صفت و جابجایی اضافی و جابجایی نحوی که با مقدمه و تأخیر، حذف و چرخش نشان داده می‌شود، بهره برده است. مدل‌های شعری، توانایی شاعر را در برجسته کردن اهمیت و معنای مورد نظر نشان می‌دهد. همچنین زیبایی زبانی بلاغی را در متن شعر آشکار می‌کند.

## ۶. ضرورت انجام پژوهش

با وجود تحقیقات ذکرشده در پیشینه پژوهش و جست‌وجوهای انجام گرفته، تاکنون پژوهش مستقلی اعم از فارسی و عربی کلاسیک و معاصر در زمینه بازتاب نوستالوژی دوری از معشوق و مؤلفه‌های آن در معلقه امرؤالقیس، شاعر جاهلی عرب، یافت نشد؛ بنابراین موضوع این مقاله، در نوع خود جدید است و ضرورت انجام آن آشکار است.

## ۷. امرؤالقیس و معلقات سبع

در ادبیات عربی امرؤالقیس (الاصفهانی، ۱۹۹۴: ج ۹، ۱) را «پدر شعر عربی» نامیده‌اند (آیتی، ۱۳۹۰: ۱۱). اسم او «بو حارث حنْدُجِ بنِ حِجْر الِکِنْدِی» (ضیف، ۱۹۷۶) و (شرقاوی، ۱۹۷۹) و معروف به امرؤالقیس است. او پسر حجر بن حارث ملک کندی است که بر قبایل بنی اسد امارت می‌کردند. امرؤالقیس برخلاف سنن متداول خاندان شاهی که به مُلک و حکومت می‌اندیشند، راه لذت جویی با دوستان و همسالان در پیش گرفت و با آنان به تفرّج در بین قبایل و شکار و شراب پرداخت و علیرغم ملامت پدر از رفتار خویش دست برداشت تا آن که پدر او را طرد کرد (فروخ، ۱۹۸۴: ۱۱۶/۱). امرؤالقیس شاعری بسیار احساساتی است و رفتارهای رمانتیک از او سر می‌زند و قواعد معمول قواعد عقلی را نقض می‌نماید. یک نمونه آنجاست که خبر کشته شدن پدرش را به او دادند، او در بین عرب جاهلی به اندک ستمی برمی‌خروشد و شمشیر برمی‌کشد؛ بنابراین هنگامی که خبر مرگ پدر را به دست قبیلۀ بنی‌اسد می‌شنود، در پاسخ به خبردهندگان مرگ می‌گوید: ضیعنی ابی صغیرا و حملنی دمه کبیرا لا صحو الیوم الیوم خمر و غداً الامر (همان: ۱۱۶).

معلقات سبع شامل هفت قصیده است که گردآوری آن توسط یکی از روایان به نام حمّاد انجام شده است. این قصاید از مهم‌ترین اشعار قبل از اسلام به شمار می‌رود که هفت شاعر معروف عرب از جمله امرؤالقیس، طرّفه بن العبد، زُهرین ابی سلمی، لبید بن ربیع، عمرو بن کلثوم، عنتره العَبسی و حارث بن حلّزه سراینده آن هستند که برخی نابغه الذبیانی و اَعشی و عبید بن الأبرص را نیز به آن‌ها افزوده‌اند. اولین معلقه از امرؤالقیس و دارای ۸۱ بیت است (وقوف بر اطلال و گریه بر آثار محبوب (ابیات ۸-۱)؛ وصف روز، دارة جلجل (۴۲-۹)؛ وصف شب، صحرا، گرگ، اسب، شکار، برق و سیل (ابیات ۸۱-۴۳) و در بحر طویل (فعولن مفاعیلن) سروده شده است. توصیف اطلال و آثار خانه محبوب و یاد ایام وصال و گریستن، وصف ماجراهای عاشقانه خود در روز «دارة جلجل»، وصف آنچه به هنگام بی‌خانمانی متحمل شده همانند وصف شب، وادی گرگ‌ها، اسب و شکار، رعد و برق (الفخوری، ۱۳۷۸: ۵۹)، از مهم‌ترین عناصری است که می‌توان شعر امرؤالقیس را شعری نوستالوژیک محسوب کرد. «انگیزه امرؤالقیس در سرودن این قصیده روز دارة جلجل بود که در آن روز با عنیزه دختر عمویش شرحبیل روبه‌رو شد که امرؤالقیس سخت عاشق او بود» (همان: ۵۶) و نیز (قائمی و همکاران: ۱۳۸۸: ۱۱۲). موضوعات مربوط به توصیف اطلال و دمن، یادآوری ایام وصال و منزل معشوقه، برخاسته از عمق وجود و احساسات عاشقانه اوست که بازتاب اصول نوستالوژی را در شعر وی تداعی می‌کند.

## ۸. بحث و بررسی

### ۸-۱. نوستالوژی دوری از معشوق

عشق‌ورزی، از برجسته‌ترین و مهم‌ترین مؤلفه‌های آثار رمانتیک و مورد توجه شاعران بسیاری بوده است و از عناصر نوستالوژی به شمار می‌آید که با فراق یار و احساس دلتنگی شاعر همراه است. این «عشق ورزیدن، ویژگی خاص دنیای انسان-هاست که از آغاز آفرینش تاکنون، با جلوه‌های رنگارنگ و دلنشین خود رنج حیات را برای انسان تحمل‌پذیر کرده است. عشق و زیبایی، همواره همراه و مکمل یکدیگر بوده‌اند» (مختاری، ۱۳۷۱: ۶۸). اطلاق عشق تنها به معشوقه‌ای از جنس زن، صورت نمی‌گیرد، بلکه می‌تواند شامل هر چیزی باشد که به نوعی محبوب انسان است؛ «خواه این معشوق، بی‌جان باشد مثل سرزمین مادری و خواه مثل پدر، مادر، خواهر و همسر جاندار باشد. شعر و عشق پیوسته با هم بوده‌اند و معنای حضور آدمی و شاعرانی که عاشق‌تر زیسته‌اند؛ حضور فراگیر از آدمی را دریافته‌اند و رابطه بی‌واسطه را میان انسان‌ها نوید داده‌اند» (همان: ۵۵۹). نمونه‌ی اعلاّی پیوستگی شعر و عشق را می‌توان در منظومه‌های عاشقانه ادبیات غنایی بازجست. منظومه‌های عاشقانه که مبین حالات درونی و احساسات مربوط به وصال و فراق عاشق نسبت به معشوق است، در حقیقت نوستالوژی دوری از معشوق است را به تصویر می‌کشند. در ادبیات فارسی منظومه‌هایی همچون «لیلی و مجنون»، «ویس و رامین» و... در ادبیات عربی غزلیات عاشقانه العباس بن الأحنف و... قابل ذکرند که غم دوری از معشوق را با دردمندی و حس نوستالوژیکی بیان می‌نمایند. در نوستالوژی دوری از معشوق، سخن از بی‌وفایی، پیمان‌شکنی، حسرت روزهای با معشوق بودن و شکست و ناکامی‌هاست. از

مهم‌ترین مؤلفه‌های دوری از معشوق در شعر امرؤالقیس، شاعر جاهلی عرب، می‌توان به یادآوری و مرور خاطرات معشوق، دلتنگی، غم و اندوه و حسرت، احساس حضور معشوق، سفر کردن برای رسیدن به معشوق و آرزوی دیدن معشوق اشاره کرد که به تحلیل آن‌ها پرداخته می‌شود:

### ۸-۱-۱. یادآوری و مرور خاطرات گذشته با معشوق

نوستالوژی و خاطره، ارتباط تنگاتنگی با هم دارند. به عبارت دیگر، یک طرف ثابت نوستالوژی، بازگویی و یادآوری بیش از حد خاطره‌هاست. «داشتن خاطره برای هر فرد طبیعی است؛ اما وقتی یادآوری خاطرات برای شخص به حدی برسد که او را نسبت به واقعیت موجودش بدبین کند، شخص احساس نوستالوژی و دلتنگی می‌کند، این همان حالت روانی است که خاطره‌شناسان آن را «تراکم خاطره» می‌نامند. طیف دیگر این حالت، کمبود خاطره است که روان‌پزشکان آن را «فراموشی» گویند» (شریفیان، ۱۳۸۹: ۳۶)؛ بنابراین می‌توان اذعان داشت که نوستالوژی، پیوند عمیق و تنگاتنگی با زندگی شخصی انسان‌ها دارد و اغلب، زندگی شخصی و درونی انسان‌ها، منشأ بروز و شکوفایی این گونه اشعار در فرد می‌شود. در حالت سیر و برگشت به گذشته، «انسان رمانتیک، سرخورده از برآورده نشدن آرمان‌هایش و دل‌زده و خسته از وضع موجود، به دژ مستحکم خاطرات گذشته پناه می‌برد؛ خاطراتی که گاه به موضوعات عشقی و گاهی به ایام کودکی مربوط می‌شود» (رحیمی و دیگران، ۱۳۹۲: ۱۰۷) که این، همان «نوستالوژی» است.

در نوستالوژی دوری از معشوق، شاعر یا نویسنده به دلیل دوری از معشوق یا روزهای خوشی که در کنار یار خود داشته است، احساس حسرت می‌کند و با وجود گذشت سالیان دراز باز هم به یادآوری آن خاطرات می‌پردازد و خواهان بازگشت به آن ایام است. یکی از جلوه‌های نوستالوژیک در شعر امرؤالقیس، یادآوری خاطرات و ماجراهای عاشقانه است. این دسته از نوستالوژی، جزء خاطرات فردی است که در آن، شاعر به دوره‌ای از زندگی فردی خود می‌پردازد؛ لحظه یا لحظاتی از گذشتهٔ خویش را در ذهن ترسیم می‌کند و بر آن حسرت می‌خورد. می‌توان گفت که شعر امرؤالقیس از حیث بازگشت ماجراجویانه به گذشته «پدیده‌ای متمایز به شمار می‌رود؛ زیرا او در جست‌وجوی جاودانگی مادی بود و آن را در قالب شاعرانه‌ای خلاق ارائه کرد که در آن، واقعیت را به نقاشی شاعرانه‌ای مبدل کرد که از طریق آن می‌توانست عواطف و فلسفهٔ خود را منتقل نماید. او تصویری از زندگی و جهان ارائه کرد که در آن حالت پوچی، حواس‌پرتی و فقدان می‌کرد، مشهود بود» (آردینی و ایناس سلمان، ۲۰۱۸: ۵۷۹). امرؤالقیس، شاعر جاهلی عرب، هر زمان که یاد جوانی و خاطرات خوش آن ایام کرده و نیز هرگاه که به سبب دوری از یار و دیار مألوف به ستوه آمده است، دست به قلم برده و دردهای درونی و رنج‌های غربت خود را از ایام جوانی و معشوق با دردمندی تمام به نظم کشیده است و درست در همین لحظه‌هاست که رد پای نوستالوژی (غم غربت) در اشعارش بروز می‌نماید.

اولین بیت معلقهٔ امرؤالقیس، دربردارندهٔ همین نوستالوژی غم غربت، حسرت و اندوه و نیز نوستالوژی عشق و دوری از معشوق است که برخاسته از احساسات عمیق و رمانتیکی شاعر است. برخی نقادان ادبی در مورد همین یک بیت گفته‌اند که: «شاعر در این بیت هم خودش ایستاده و هم توقف دیگران را خواسته، هم گریه کرده و هم گریستن دیگران را خواسته، هم معشوق و هم منزل معشوق را یاد کرده است» (بهرروز، ۱۳۵۹: ۴۵) و این، رمانتیک‌ترین بیت معلقهٔ امرؤالقیس است که اوج احساسات شاعر را نشان می‌دهد؛ یعنی «همان خصیصهٔ قول جامع شعر عرب جاهلی که معانی تام را در یک بیت می‌آوردند» (همان: ۴۴). شاعر در این بیت، با یادآوری خاطراتی که با معشوق دارد، از همراهان و هم‌سفران خود تقاضا می‌کند که در این مکان که «دائرة جُلُجُل» نامیده می‌شود، لحظه‌ای بایستند و درنگ کنند و به یاد یار سفرکرده و سرمنزل او در ریگستان بگریند:

فَفَانَبِكِ مِنْ ذِكْرِ حَبِيبٍ وَ مَنْزَلٍ      بِسِقْطِ اللَّوَى بَيْنَ الدَّخُولِ فَحَوْمَلٍ  
(امرؤالقیس، ۲۰۰۰: ج ۱، ۱۷۵)

ترجمه: هم‌سفران! لحظه‌ای درنگ کنید تا به یاد یار سفرکرده و سرمنزله او در ریگستان میان دُخول و حَوْمَل و تَوْضِح و مِقْرَاة بگرییم (آیتی، ۱۳۹۰: ۱۳).

در این بیت، امرؤالقیس، شاعر جاهلی عرب، ضمن نام بردن از مکان‌هایی که با معشوق در آنجا بوده است، در حسرت یار سفرکرده خود یعنی عنیزه دخترعمویش، از سویدای دل شروع به مرثیه‌سرایی می‌کند که دل هر فردی را به درد می‌آورد و هر خواننده‌ای را علاوه بر همراه کردن با خود، عواطف احساسات انسانی او را نیز برانگیخته می‌نماید. مؤلفه نوستالوژی در شاعر احساساتی، برجسته و پررنگ است و این «به سبب حس خوشایندی است که شاعر از مرور خاطراتش در ذهن، بدان دست می‌یابد. از سوی دیگر، روح رمانتیکی او همواره از وضع موجود، احساس نارضایتی می‌کند و در آرزوی بازگشت به گذشته‌اش به سر می‌برد» (اتحادی، ۱۳۹۵: ۱۰۸)؛ بنابراین می‌توان گفت خاطرات، نقش مهمی در تأثیرپذیری روح و روان فرد رمانتیک از محیط دارند و وی را به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهند؛ به گونه‌ای که شخص خود را به جریان حسرت‌بار گذشته می‌سپارد و بازگویی خاطرات خوش و یا مبهم روزهای گذشته، اغلب با حس نوستالوژی و حسرت همراه است.

یکی از خصوصیات برجسته شعر نوستالوژیک، عشق‌ورزی است که در آن معشوق، نقش مهمی بر عهده دارد؛ چه اینکه جلوه‌گاه جمال است و زیبایی؛ و عاملی مؤثر در جذب نگاه شاعر به سوی خود است و همین عامل در زمان جدایی و دوری از معشوق، موجب درد و غم شاعر می‌شود. از دیدگاه یکی از محققان «هنرمند رمانتیک برای خواهش‌ها و احتیاجات روح خود، اهمیت بسیار قائل است و می‌گوید که آنچه به هنرمند الهام می‌بخشد و معنی و مفهوم زندگی شمرده می‌شود، "عشق و علاقه" است. این علاقه باید آزاد باشد و ادبیات نباید قاعده‌ای باشد که عشق و علاقه را محدود سازد» (سیدحسینی، ۱۳۸۷: ۱۸۰). مؤلفه نوستالوژی دوری از معشوق و در پی آن عشق‌ورزی در معلقه امرؤالقیس تا بدانجا مهم است که امرؤالقیس هدف از سرایش معلقه را «دائرة جُلْجُل» که مکان رویش اولین جوانه عشق دخترعمویش در دل اوست، عنوان می‌کند و اذعان می‌دارد که «در آن روز، دخترعمویش به نام عنیزه با جمعی از دختران به آن محل آمده بود و امرؤالقیس که سخت عاشق وی بود، ناقه خویش را برای وی و همراهانش ذبح می‌کند؛ از آن پس این قصیده را سرود» (الفاخوری، ۱۳۷۸: ۵۹). عشق‌ورزی که از جلوه‌های پررنگ نوستالوژی در شعر امرؤالقیس است، در معلقه وی، ابیات فراوانی را به خود اختصاص داده است. امرؤالقیس در فراق معشوق، روزهای گذشته را یادآوری و شرح حال خود را بیان داشته که همین عامل نیز از او یک شاعر بسیار احساساتی ساخته است. مرور خاطرات با دقت و ذکر دقیق جزئیات هرچه تمام‌تر، نشانه مؤلفه نوستالوژی در اشعار اوست:

۱. أَلَا رَبَّ يَوْمٍ لَكَ مِنْهِنَّ صَالِحٌ	و لَا سَيِّمًا يَدُومُ بِدَارَةِ جُلْجُلٍ
۲. وَ يَوْمَ عَقَرْتُ لِلْعَدَارِي مَطِيَّتِي	فِيَا عَجَبًا مِنْ كُورِهَا الْمُتَحَمَّلِ
۳. فَظَلَّ الْعَدَارِي يَرْتَمِينَ بِلِحْمِهَا	وَ شَحْمِ كَهْدَابِ الدَّمَقْسِ الْمُفْتَلِ
۴. وَ يَوْمَ دَخَلْتُ الْخِدْرَ خِدْرَ عُنَيْزَةَ	فَقَالَتْ: لَكَ الْوَيْلَاتُ إِنَّكَ مُرْجِلِي
۵. تَقُولُ وَ قَدْ مَالَ الْغَيْظُ بِنَا مَعًا:	عَقَرْتَ بَعِيرِي يَا إِمْرُؤَالْقَيْسِ فَأَنْزَلِ
۶. فَقُلْتُ لَهَا: سِيرِي وَ أَرْحِي زِمَامَهُ	وَ لَا تُبْعِدِينِي مِنْ جَنَاقِ الْمُعَلَّلِ

(امرؤالقیس، ۲۰۰۰: ج ۱، ۱۷۸-۱۸۵)

ترجمه: ۱. (خطاب به خودش می‌گوید): روزهایی خوش با آنان گذرانیده‌ای و هیچ روزی مانند دارة جُلْجُل نبوده است. ۲. و روزی که شترم را برای دوشیزگان ذبح کردم و عجب که جُل و پلان آن شتر را برداشتند! (از اینکه هر یک از دختران، چیزی از بار شتر او را حمل کرده است، تعجب می‌کند). ۳. دختران در تمام روز گوشت شتر را به همدیگر می‌دادند و همچنین پیاهی که مانند ریشه‌های خوب تابیده شده ابریشم سفید بود (منظورش این است که از این کار لذت می‌بردند یا گوشت زیاد بود). ۴. و روزی که وارد کجاوه عنیزه شدم و او گفت: وای بر تو مرا پیاده می‌کنی. (ظاهراً وقتی که شاعر وارد کجاوه شده و



مخصوصاً وارد همان طرفی شده که عزیزه هم در آن طرف بوده (اگر کجاوه دو طرف داشته باشد) و کجاوه کج شده، عزیزه ترسیده که احتمالاً پشت شتر زخمی شود و اجباراً او پیاده شود). ۵. (وقتی که عزیزه به من گفت: شترم را کشتی، پیاده شو)، به او گفتیم: برو و افسارش را شُل کن (اهمیت مده که بر سر شتر چه می‌آید) و مرا از بهره بردن مکرر از وجودت، دور مکن (محروم مکن). (مدرّسی، ۱۳۹۱: ۷-۶).

در این ابیات، شاعر زمانی را به یاد می‌آورد که با معشوقه‌اش در مکانی به نام دارة جُلْجُل بوده‌اند و معشوقهٔ وی مدتی را در آنجا سپری کرده است. مشاهده می‌شود که آنچنان یاد معشوق در ذهن و جان شاعر، رسوخ کرده است که حتی مکان‌ها و اشیاء نیز برای شاعر، مهم و با ارزش بوده و گویا در حال سخن گفتن با او هستند که شاعر را به دوران خوشِ عشق‌بازی با معشوق می‌برند. آن روز برای شاعرِ رمانتیک، آنقدر خاطره‌انگیز است که جزء به جزء لحظات بودن با معشوق را به یاد دارد: او از کشتن شتر خود برای معشوق و دختران همراه او و نیز حرکات و رفتارهای آنان را به یاد دارد که بر نوستالوژی بودن شعر امرؤالقیس دلالت دارد. مولفهٔ برگشت به گذشته و یادآوری خاطرات فردی در اشعار امرؤالقیس نقش پررنگی دارد که همچنان در ابیات بعدی نیز نمود پیدا کرده است:

فَتُوضِحُ فَالْمِقْرَاءَةَ لِمَ يَعْفُ رَسْمُهَا      لَمَّا نَسَجَتْهَا مِنْ جَنُوبٍ وَ شَمَالٍ  
تَرَى بَعَرَ الْأَرَامِ فِي عَرَصَاتِهَا      وَ قِيَعَانِهَا كَأَنَّهُ حَبُّ فُلْفُلٍ  
(امرؤالقیس، ۲۰۰۰: ج ۱، ۱۶۵ و ۱۷۱)

ترجمه: روزگاران گذشت و هنوز وزش بادهای جنوب و شمال، آثار خیمه‌ها و خاکستر اجاق‌هایشان را نزدوده است. هنوز پشکل‌های آهوان سپید را در پیشگاه خانه‌ها چونان دانه‌های فلفل می‌بینی (آیتی، ۱۳۹۰: ۱۳).  
در این ابیات، امرؤالقیس در دوری از یار و دیار خویش، حتی از خیمه‌ها و خاکسترهای اجاق مکان زندگی معشوق و پشکل‌های آهوان سپید یاد می‌کند که این امر، نشان از ریزبینی و دقت فراوان شاعر در بیان عواطف و احساسات رمانتیک و نیز انعکاس خاطرات ذهنی اوست. جنوب و شمال در این ابیات نشان از آن دارد که «خانهٔ معشوق آثار خود را پاک نکرده است؛ زیرا اگر باد شمال آن را غبار بپوشاند، باد جنوب گرد و غبار را می‌برد و آثار آن را آشکار می‌کند» (میرزائی‌الحسینی و همکاران، ۱۴۳۷: ۱۰۷)؛ بنابراین نوستالوژی یادآوری خاطرات معشوق در این ابیات، برجسته‌تر می‌شود.

### ۸-۱-۲. غم و اندوه و حسرت و دلتنگی برای معشوق

دور از ذهن نیست که فردی که دلتنگ است و در حسرت از دست دادن چیزی یا کسی، روزگار سپری می‌کند، «بی‌قیدوبند سخن بگوید و بی‌قیدوشرط فرمان برد و شاعر احساساتی با دلی بی‌شک بر اثر عشق بدفرجامی شکسته است، با خویشتن خلوت کند و غرق رؤیا شود و این ویژگی ادبیات رمانتیک است که تودهٔ مردم را با آن آشنا کرده است» (سیدحسینی، ۱۳۸۷: ۱۸۱-۱۸۰). تصویرهای گذشته، همه نشان از ماجراهایی دارند که راوی در گذشته‌ای بس دور از سر گذرانده است؛ از این رو انتزاعی و دست‌نیافتنی به نظر می‌رسد و «نوعی هالهٔ جادویی هنری گرداگرد سروده‌هایی با نشانه‌های ازل در شعر پدید می‌آورد و صبغهٔ قدسی به آن‌ها می‌بخشد. تصاویری که راوی از این گذشتهٔ دور به دست می‌دهد، ماجرای عاشقانهٔ میان او و معشوق را ترسیم کرده و راوی با حسرت و اندوه از آن یاد می‌کند» (سلاجقه، ۱۳۸۷، ۹۵). امرؤالقیس، شاعر احساساتی جاهلی عرب در وصف اطلال به دیدار معشوق خود می‌آید، اما با صحنه‌ای غم‌انگیز روبه‌رو می‌شود و با قلبی آکنده از اندوه، می‌بیند که قبیلهٔ معشوق از آنجا رفته و ترک خانه و کاشانه و دیار خود کرده‌اند؛ در این لحظه، در کمال ناباوری نظاره‌گر ویرانهٔ منزل معشوق است و با آن حال پریشان می‌ایستد و با اشک و حسرت فراوان، شروع به وصف چادرهای به جامانده از قبیلهٔ معشوق می‌کند:

كَأَنِّي عِدَاةَ الْبَيْنِ يَوْمَ تَحَمَّلُوا      لَدَى سَمَرَاتِ الْحَيِّ نَاقِفٌ حَنْظَلٌ  
(امرؤالقیس، ۲۰۰۰: ج ۱، ۱۷۱)

ترجمه: صبح روز وداع وقتی که بار بر اشتران نهادند و عزم سفر کردند، من کنار بوته‌های مغیلانی که جلو خیمه‌ها روییده بود، چنان اشک می‌ریختم که گویی آن مرد حنظل‌شکن بودم (آیتی، ۱۳۹۰: ۱۳).

وجود درونمایهٔ غم و اندوه در این ابیات از اشعار معلقه، به خوبی گویای مولفهٔ نوستالوژی دوری از معشوق و همچنین دلتنگی و حسرت شاعر است. امرؤالقیس با همین احساس اندوه، یاران و شتران خود را با خود همراه کرده و از غم دلتنگی با آن‌ها درد و دل می‌نماید. رنگ اندوه و سوز و گداز شاعر در اشعارش بازتاب داشته و نشان از هجران و فراق بی‌اندازهٔ اوست:

وَقُوفاً بِهَا صَحْبِي عَلَيَّ مَطِيئَهُمْ يَقُولُونَ: لَا تَهْلِكِ أَسَىٰ وَ تَجَمَّلِ  
(امرؤالقیس، ۲۰۰۰: ج ۱، ۱۷۲)

ترجمه: یاران من با اشتران خود مرا در میان گرفتند و گفتند: خود را از اندوه هلاک مکن! شکیباش! (آیتی، ۱۳۹۰: ۱۳).

در این ابیات، خصوصیات روحی و شخصیتی شاعر کاملاً آشکار است. صبر و تحمل شاعر عاشق از فراق یار، لبریز شده است و این امر، او را چنان منقلب کرده است که احوال پریشان خود را همراه با گریه و با بیان خاص شاعرانه‌اش زمزمه می‌کند. شاعر محزون، امیدواری به وصال یار را تنها بهانهٔ زنده بودن خود می‌داند.

نوستالوژی غم دوری از معشوق به لحاظ بررسی‌های روانشناسانهٔ نوستالوژی، جزو خاطرات فردی محسوب می‌شود و شامل رویدادهایی است که فرد در طول زندگی‌اش آن‌ها را تجربه می‌کند. عشق و زندگی عاشقانه و سفرهایی نیز که به نوعی در زندگی فرد مؤثر بوده‌اند، جزو خاطرات فردی است که تکرار آن‌ها به سبب نارضایتی از شرایط موجود است و احساس دلتنگی را به دنبال دارد. «از نظر مضمون و محتوا، شاعران رمانتیک با حاکم کردن احساس درونی بر شعر خویش، از حاکمیت عقل در آفرینش اثر هنری کاستند و شعر خود را از عاطفهٔ آمیخته با احساس اندوه، تلخی و نوعی دلتنگی که گاهی به نومیذی می‌انجامید، برخوردار ساختند» (هیگل، ۱۹۹۴: ۱۷۰). امرؤالقیس بی‌قرار نیز در فراق یار، نغمهٔ دلتنگی سر می‌دهد:

فَقُلْتُ لَهُ لَمَّا تَمَطَّى بِصَلْبِهِ وَ أَرْدَفُ أَعْجَازاً وَ نَاءَ بِكَلْكَلِ  
أَلَا أَيُّهَا اللَّيْلُ الطَّوِيلُ أَلَا إِنْجَلِي بِصُحْبِ وَ مَا الْإِصْبَاحُ مُنْكَ بِأَمْثَلِ  
(امرؤالقیس، ۲۰۰۰: ج ۱، ۲۴۰-۲۴۱)

ترجمه: پس به شب گفتم: وقتی پشت خود را دراز کرد و سُرین و کفل خود را دنبال خود آورد و سینه‌اش دور شد، خلاصه شب بس دراز گشت و آغاز و انجام آن زیاد از یکدیگر فاصله گرفتند و آن شب طولانی بسیار سخت و ناگوار بود و من با آن شب گفتم: آگاه باش ای شب طولانی! ای کاش به روز تبدیل می‌شدی و با آمدن روز، ترک زحمت می‌کردی؛ اگرچه روز از تو بهتر نیست و روشنی و تاریکی در دل و دیدهٔ عاشق ناکام چندان فرقی ندارد (ترجانی‌زاده، ۱۳۸۲: ۲۶-۲۷).

در این ابیات، شاعر شب را همانند انسانی فرض کرده است که می‌تواند با او درد دل نماید؛ بنابراین ضمن یادآوری حرکات طنزانهٔ معشوق و ابراز حس دلتنگی خود، با خطاب قرار دادن شب، از او می‌خواهد که هر چه زودتر دریچه‌های بامدادی را بر روی او بگشاید و به روز مبدل گردد؛ هر چند که برای عاشق دل خسته، روز و شب فرقی ندارد و چه بسا پرتو بامدادی از تیرگی شامگاهی برایش دردآورتر است، چون غم و اندوه و عواطف نوستالوژیکی او دوباره موجب رنجش خاطر وی می‌شود.

عشق را می‌توان یک احساس ژرف و غیرقابل توصیف انسانی قلمداد کرد که فرد آن را در یک رابطهٔ دوطرفه با دیگری تقسیم می‌نماید. نوستالوژی، اغلب می‌تواند به خاطره‌ای از دوران کودکی و یا جوانی و یا حتی شخص خاصی مرتبط شود. به همین دلیل است که پیوند روحی و روانی هر شخص با موضوعات و رویدادهای زندگی شخصی‌اش، با تداعی آن خاطرات و رویدادها، به مرور زمان باز هم دلتنگی و حسرت برای فرد دیده می‌شود. همین خاطره‌هاست که در ایجاد دلتنگی و نوستالوژی در شخص، نقش مهمی ایفا می‌نماید؛ آن گونه که در معلقهٔ شاعر جاهلی عرب این خصیصه پیداست:

تَسَلَّتْ عَمَائَاتِ الرَّجَالِ عَنِ الصَّبَا وَ لَيْسَ فُؤَادِي عَنْ هَوَاكِ بِمُنْسَلِي  
 أَلَا رَبُّ حَصْمٍ فِيكَ أَلْوَى رَدَدْتُهُ نَصِيحٍ عَلَيَّ تَعْدَالِهِ غَيْرَ مُؤْتَلِي  
 (امرؤالقیس، ۲۰۰۰: ج ۱، ۲۳۷-۲۳۸)

ترجمه: ای محبوب! آنان که بصیرتشان را حجاب هوس پوشیده بود، به خود آمدند، اما دل من همچنان گروگان هوای توست. چه بسا مدعیان کینه‌توز با همهٔ ملامتگری‌شان در عشق تو، بی‌دریغ پندم دادند تا از این عشقم بازدارند و من دل از تو نبریدم (آیتی، ۱۳۹۰: ۱۶).

این ابیات، اوج وفاداری شاعر عاشق به معشوق خود را نشان می‌دهد؛ امرؤالقیس همچنان دلش در گرو یار دیرینه‌اش گرفتار است و هیچ مانعی حتی اندرز دوستان کارساز نیست که او را از این راه بازدارند؛ زیرا این عشق با خاطره‌هایش پیوند خورده است.

صبر و تحمل امرؤالقیس از غم دوری معشوق، تمام شده و داروی دردهایش را اشک‌های ریزان خود می‌داند؛ بنابراین فقط حسرت آن روزها برایش باقی مانده است؛

وَ إِنَّ شِفَائِي عَبْرَةَ مُهْرَاقَةَ فَهَلْ عِنْدَ رَسْمِ دَارِسٍ مِنْ مُعَوَّلٍ  
 (امرؤالقیس، ۲۰۰۰: ج ۱، ۱۷۴)

ترجمه: داروی درد من، اشک‌های ریزان من است، اما بر بازماندهٔ خرگاه ویرانِ دلدار گریستن، کدام درد را آرام می‌بخشد؟ (آیتی، ۱۳۹۰: ۱۳).

در این بیت، شاعر از طرفی تنها داروی دردهای خویش را اشک‌های ریزانش می‌داند که نشانگر نهایت دلتنگی اوست و غم و اندوه نوستالوژیکی عمیقی را به مخاطب القا می‌نماید؛ از طرفی دیگر، با ایجاد این پرسش در ذهن که این گریه و زاری بر بازمانده‌های محل سکونت معشوق، تسلی‌بخش کدامیک از دردهای اوست؟ مجدد بر درد و رنج خود می‌افزاید. امرؤالقیس همچنان از فراق محبوب خود رنج می‌برد: «همواره فراق محبوب، از دل‌آزارترین رنج‌های محب صادق است. شاعر دردمند، وصال معشوق را می‌طلبد و خواهان دیدار اوست، اما باید وصال را در فراق جوید» (خدای و دهقانی، ۱۴۰۰: ۱۲۲). امرؤالقیس نیز در فراق معشوق، به فردی دردمند مبدل گشته است:

كَدَأْبِكَ مِنْ أُمَّ الْحُوَيْرِثِ قَبْلَهَا وَ جَارَتِهَا أُمَّ الرَّبَابِ بِمَأْسَلٍ  
 (امرؤالقیس، ۲۰۰۰: ج ۱، ۱۷۵)

ترجمه: این سوختن و گریستن، عادت دیرینهٔ توست، همچنان که در عشق امّ حویرث و ام رباب در مأسل نیز می‌گذاختی و می‌گریستی (آیتی، ۱۳۹۰: ۱۳).

در این بیت، عواطف و احساسات شاعر، خود را به صورت غم و اندوه بروز داده است که از مؤلفه‌های اصلی نوستالوژی دوری از معشوق است. گویا حزن و اندوه شاعر رمانتیک با سپری شدن زمان، اوج می‌گیرد و این امر نتیجهٔ بی‌قراری‌های او در فراق معشوق و نیز قلب تسکین‌ناپذیر و ناآرام اوست. گاهی هم امرؤالقیس شاعر جاهلی عرب، از حسرت دوری معشوق، اشک شوق می‌ریزد و به وسیلهٔ آن دردهای خود را تسکین می‌دهد:

فَفَاضَتْ دُمُوعُ الْعَيْنِ مِنِّي صَبَابَةً عَلَى النَّحْرِ حَتَّى بَلَ دَمْعِي مِحْمَلِي  
 (امرؤالقیس، ۲۰۰۰: ج ۱، ۱۷۷)

ترجمه: اشک شوقم از دیدگان جاری شد و قطره‌های آن بر سینه‌ام چکید، بدانسان که بند شمشیرم را تر کرد (آیتی، ۱۳۹۰: ۱۳).

در این بیت، امرؤالقیس به دلیل دوری از معشوق یا روزهای خوشی که در کنار یار خود داشته است، احساس حسرت می‌کند و با وجود گذشت سالیان دراز باز هم به یادآوری آن خاطرات و یاد معشوق اشک شوق می‌ریزد. در حقیقت شاعر با این تداعی و مرور این خاطرات در ذهن، خواهان بازگشت به دوران خوش گذشته است که جنبه نوستالوژیکی شعرش را نمایان می‌کند.

### ۸-۱-۳. یادآوری بی‌فوابی‌های معشوق و مرارت‌های راه عشق

اشعار نوستالوژیکی معلقه امرؤالقیس، شخصی است؛ چون اغلب به بیان حالات فردی خود می‌پردازد. «عشق زمینی و غریزی که در هاله‌ای غلیظ از احساسات و سوسه‌انگیز فرو رفته است. عاشق غالباً هیچ مشکل و دغدغه‌ای در زندگی فردی و اجتماعی خویش جز وصال با معشوق یا غم فراق او یا شکوه از پیمان‌شکنی‌اش ندارد» (زرقانی، ۱۳۸۴: ۲۳۲). آن‌گونه که عاشقان بزرگ تاریخ همواره از بی‌وفایی معشوق و نافرجامی عشق، شکوه و شکایت داشته‌اند، معشوق امرؤالقیس نیز در برابر او سرسختی نشان می‌دهد و بارها او را از خود آزرده‌خاطر کرده است:

وَ يَوْمًا عَلَى ظَهْرِ الْكَيْبِ تَعَدَّرْتَ عَلَيَّ وَ آلتَ خَلْفَةً لَمْ تَحَلَّلْ  
(امرؤالقیس، ۲۰۰۰: ج ۱، ۱۹۱)

ترجمه: و آن روز که بر سر آن تپه ریگ، محبوب سرسختی پیشه کرد و سوگند خورد، سوگندی ناشکستنی که تا ابد از من جدا گردد (آیتی، ۱۳۹۰: ۱۴).

این بیت که نهایت بی‌وفایی معشوق را نسبت به امرؤالقیس عاشق نشان می‌دهد، نوستالوژی سرکشی‌ها و سرسختی‌های معشوق را به تصویر کشیده که زنده و پویاست. انعکاس درون‌مایه‌های عشق نوستالوژیکی همانند اندوه و فراق یار، گله و شکایت از بی‌وفایی و بدعهدی معشوق، یاد عشق گذشته و ستایش عشق در شعر امرؤالقیس نشان از میل شدید او به معشوق خود (دخترعمویش) است که اغلب ناامیدی و یأس را به دنبال دارد:

۱. أَعْرَكِ مَتِي أَنْ حَبَّكَ قَاتِلِي وَ أَتَكِ مَهْمَا تَأْمُرِي الْقَلْبَ يَفْعَلِ  
۲. وَ إِنْ تَكُ قَدْ سَاءَتْكِ مَتِي خَلِيقَةٌ فَسَلِّي ثِيَابِي مِنْ ثِيَابِكِ تَنْسَلِ  
۳. وَ مَا ذَرَفَتْ عَيْنَاكِ إِلَّا لِتَضْرِبِي بِسَهْمِيكِ فِي أَعْشَارِ قَلْبٍ مُقْتَلِ  
۴. تَجَاوَزْتُ أَحْرَاسًا إِلَيْهَا وَ مَعَشْرًا عَلَيَّ حِرَاصًا لَوْ يُسِرُّونَ مُقْتَلِي  
(امرؤالقیس، ۲۰۰۰: ج ۱، ۱۹۴-۲۰۰)

ترجمه: ۱. عشق تو هلاک جان من است و قلب من رام دستان تو؛ هم از این روی سرگردان شده‌ای. ۲. اگر برخی خصال مرا نپسندیده‌ای، قلبم را از قلبت بیرون کن. ۳. چشمانت سرشک نریخت جز آنکه خواستی با دو تیر نگاه دل خاکستر پاره‌پاره شکسته مرا تیرباران کنی. ۴. از میان پاسبانان خیمه‌اش گذشتم و اگر آنان بر من دست می‌یافتند، در ظلمت شب به نهان، خونم می‌ریختند (آیتی، ۱۳۹۰: ۱۴).

این ابیات نشان از آن دارد که امرؤالقیس در راه عشق، مرارت‌ها کشیده و رنج‌ها دیده است. او همه آن سختی‌ها را به یاد دارد و شبانه نجوا می‌کند که این برایش لذت‌بخش است؛ زیرا یاد معشوق و خاطرات او را تسلی‌بخش دردهایش می‌داند، با این حال، شب‌های دیرنده و دیرگذرا که همدم و همراه اویند، قصد آن دارند که صبر او را بیازمایند. شاعر به آسمان می‌نگرد تا سپیده‌دم فرا رسد و از پایداری شب که غم و اندوه وی را طولانی می‌نماید، افسرده می‌گردد. هرچند تیرگی شامگاهی برای امرؤالقیس خوشایند است، اما درنهایت، خطاب به شب می‌گوید که دریچه‌های بامدادی را به روی این عاشق خسته‌دل بگشاید که این توصیف به جنبه نوستالوژیکی شعرش افزوده است:

۱. وَ لَيْلٍ كَمَوْجِ الْبَحْرِ أَرْخِي سُدُولَهُ عَلَيَّ بِأَنْوَاعِ الْهَمِّمْ لِيَبْتَلِي

۲. فُؤَلْتُ لَهُ لَمَّا تَمَطَّى بِصَلْبِهِ وَ أَرْدَفُ أَعْجَازاً وَ نَاءَ بِكَلْكَلٍ  
 ۳. أَلَا أَيُّهَا أَيْلُ الطَّوِيلُ أَلَا إِنجَلِي بِصُبحٍ وَ مَا الإِصْبَاحُ مُنكَ بِأَمْثَلِ  
 (امرؤالقیس، ۲۰۰۰: ج ۱، ۲۳۹-۲۴۱)

ترجمه: ۱. چه بسا شبی چون امواج دریا سهمناک و دمان که دامن قیرگون خود بر سر من فروکشید و خواست تا صبرم بیازماید؛ ۲. و هنگامی که درازی‌اش از حد بگذشت و آغاز و انجامش را فاصله‌ای عظیم پدید آمد، فریاد زد: ۳. هان، ای شب دیرنده! دریچه‌های بامدادی را بگشای، هرچند عاشق دل‌خسته را پرتو بامدادی از تیرگی شامگاهی خوش‌تر نیست (آیتی، ۱۳۹۰: ۱۶).

این ابیات، نهایت سختی و تلخی شب‌های شاعر عاشق را نشان می‌دهند که در دوری و فراق یار بر او گذشته است و در انتظار سپیده‌دم صبحگاهی است که از راه برسد و غم و اندوه او را از دل بزدايد.

#### ۸-۱-۴. تخیل‌ورزی‌های عاشقانه در وصف زیبایی معشوق

به عقیدهٔ ساموئل تایلر کلریج<sup>۶</sup> از شاعران و صاحب‌نظران برجستهٔ مکتب رومانیتیک در قرن نوزدهم «شاعر کسی است که با برخورداری از نیرویی جادویی می‌تواند تمامی روح انسان را با پیوستگی ملکات آن و بر حسب ارزش نسبی آن‌ها به فعالیت درآورد و از طریق آن هر چیزی را با چیز دیگر بیامیزد و ترکیب کند و روحی از وحدت و نظم در اشیاء و امور پراکنده بدمد. این نیروی ترکیب‌کننده و وحدت‌بخش را کلریج، «تخیل» می‌نامد» (پورنامداریان، ۱۳۸۶: ۲)؛ از این حیث می‌توان گفت که برای شاعران و هنرمندان بسیار حائز اهمیت است که بتوانند قدرت تخیل خود را پرورش دهند و از آن به بهترین شکل ممکن بهره ببرند؛ از همین روست که شاید بتوان پیامد و گام بعدی در زندگی یک شاعر و هنرمند را خلاقیت وی در زندگی و در نهایت قوهٔ خیال‌پردازی او در هنر قلمداد کرد؛ بدین گونه که «یک تخیل درست و نظامند، خلاقیت‌های هنری و ارزشمندی را پدید می‌آورد و موجب بروز و ظهور توانایی‌های شاعر از عالم ذهن به عالم بیرون می‌شود؛ بنابراین قوهٔ خیال و تصویرسازی مهم‌ترین نقش را در خلق شعر بر عهده دارند و عنصر اساسی آن محسوب می‌گردند. هنرمند نوستالوژیک و دارای احساس فوق‌العاده، جهان را نه چنان که هست، بلکه آن‌گونه که خود ادراک می‌کند، طی فرآیندی به نام تخیل می‌آفریند؛ بنابراین تخیل امری است که در رابطه با «دیگری» یا امری بیرون از خود ظهور می‌یابد» (رستمی و دیگران، ۱۳۹۸: ۹۸-۹۶).

امرؤالقیس، شاعر دورهٔ جاهلی عرب، در تخیل‌ورزی، شاعری ماهر است و با الهام از ابزار و عناصر طبیعت در جهت خیال‌پردازی بهره می‌گیرد که این موضوع در مورد عشق و مؤلفهٔ دوری از معشوق در معلقهٔ وی نیز صدق می‌کند و نمود پرنگی داشته است. هنر تخیل‌ورزی شاعر جاهلی عرب ناشی از زندگی بادیه‌نشینانی اوست: «شرایط خاص آب‌وهوایی سرزمین حجاز و فرهنگ خاص بادیه‌نشینانی همراه با فاهیت و تنعم، شاعرانی با خوی و خصلت ساده و درعین‌حال، خشن و سرسخت بار آورده بود که در هنگام فراغت خیال، آوای درون آن‌ها به صورت شعر بروز می‌کرد» (پشت‌دار و شکردست، ۱۳۹۶: ۵۸) و رمانتیک‌وار شروع به سرودن و وصف طبیعت همراه با زیبایی‌های آن و خلق تصاویری پویا، زنده و متحرک می‌کردند که این امر حاکی از قوهٔ خیال‌پردازی بسیار قوی آنان است؛ بنابراین «بادیه همواره مهبط وحی بود. احساس را رقیق و دل را صفا می‌بخشید و شعر را در آنجا مقامی رفیع بود و تأثیر بسزا. شعر ترجمان احساسات افراد و زبان قبیله و طومار و اخبار و سرگذشت‌های آن بود» (آیتی، ۱۳۹۰: ۷). عشق و دلدادگی و یادکرد حسرت‌آمیز آن در مجموعه اشعار امرؤالقیس نمونهٔ بارزی از تخیل‌ورزی‌های اوست. معشوق در شعر او همواره در نهایت زیبایی قرار دارد. زیبایی خیره‌کننده‌ای که توجه هر کسی را به خود جلب می‌کند؛ بنابراین شاعر با مدد گرفتن از قوهٔ خیال‌ورزی خود همواره سیمای معشوق را در نظر دارد و با حسرت از او یاد می‌کند:

تُضِيءُ الظَّلَامَ بِالْعِشَاءِ كَأَنهَا مَنَارَةٌ مُمَسِي رَاهِبٍ مُتَبَتِّلٍ  
 إِلِي مِثْلَهَا يَرْنُو الْحَلِيمُ صَبَابَةٌ إِذَا مَا اسْبَكْرَتْ بَيْنَ دِرْعٍ وَ مِجْوَلٍ

<sup>۶</sup> S.T.Coleridge

(امرؤالقیس، ۲۰۰۰: ج ۱، ۲۲۸-۲۲۹)

ترجمه: چهره‌اش در شب قیرگون چون فانوس رهبانان از دنیا بریده دیرنشین، تاریکی را روشن می‌سازد. مردمان فرزانه نیز مشتاقانه در او می‌نگرند: چون قامت برافرازد در سنی میان دوشیزگان نوحاسته و زنان جوان (همان: ۱۶-۱۵).  
چهره معشوق همیشه یادآور خاطرات شیرین با او بودن است. شاعر در این ابیات، چهره زیبای معشوق را به یاد می‌آورد و آن را به فانوس رهبانان تشبیه می‌کند که همه جا را روشن می‌سازد. همچنین قد و قامت معشوق را در ذهن تداعی می‌کند که همچون دوشیزگان نوحاسته و زنان جوان است و این نهایت قوه خیال‌انگیزی شاعر را نشان می‌دهد.  
خیال‌ورزی می‌تواند در مورد هر پدیده یا امر دیگری رخ دهد و هر موضوعی برای شاعران با تخیل‌ورزی قوی، اساس تخیل واقع شود؛ چنانکه هارلند معتقد است «آنچه رمانتیک‌ها را به وجد می‌آورد، تلفیق‌های تجربه‌ناپذیر خیال است. همه اضداد طبیعت و هنر، شعر و نثر، جدیت و سبک‌سری، یادآوری و پیش‌بینی، اصالت معنا و اصالت احساس، زمینی و آسمانی و زندگی و مرگ به ژرف‌ترین شکل در تخیل رمانتیک‌ها به هم گره می‌خورند» (هارلند، ۱۳۹۶: ۱۶۷). امرؤالقیس همچنان در فراق یار محبوبش، ذهن خود را پرواز داده و حرکات و رفتارهای معشوق را به یاد می‌آورد که با او خاطرات خوشی در قبیله داشته است:

۱. فَجِئْتُ وَ قَدْ نَضْتُ لِنَوْمِ ثِيَابِهَا      لَدَى السِّتْرِ إِلَّا لِبِسَةِ الْمُتَفَضَّلِ  
۲. فَقُمْتُ بِهَا أَمْشِي تَجْرُ وَرَاءَنَا      عَلَى أَثَرِنَا ذَيْلَ مِرْطٍ مَرَحَلِ  
۳. فَلَمَّا أَجَزْنَا سَاحَةَ الْحَيِّ وَ انْتَحَى      بِنَا بَطْنُ حَبْتِ ذِي قِفَافٍ عَقْنَلِ  
(امرؤالقیس، ۲۰۰۰: ج ۱، ۲۰۴-۲۰۸)

ترجمه: ۱. وقتی بر در پرده‌سرایش رسیدم، جز جامه خواب، دیگر جامه‌ها از تن بیرون کرده بود. ۲. از خیمه بیرون آمدیم و او دامن پرنقش‌ونگار جامه خود را بر زمین می‌کشید تا جای پای ما را از روی ریگ‌ها محو گرداند. ۳. وقتی از میان قبیله گذشتیم و به مکان امنی در میان تپه‌های ریگ رسیدیم (آیتی، ۱۳۹۰: ۱۴).  
اوج یادآوری خاطرات و نوستالوژی تخیل‌ورزی‌های عاشقانه شاعر در این ابیات نمایان شده است؛ زیرا وی زمانی را به یاد می‌آورد که وارد خیمه معشوقه‌اش شده و با او خاطرات عاشقانه و به یادماندنی داشته است. شاعر در این ابیات، مؤلفه نوستالوژی تخیل‌ورزی‌های عاشقانه در وصف زیبایی معشوق را به خوبی تصویرسازی کرده است.  
بیشترین حالت تخیل‌ورزی نوستالوژیک، به کارکرد حافظه مربوط می‌شود. خاطره‌ای که از گذشته در ذهن عاشق جا خوش کرده است، به دلیلی بیدار می‌شود و فرد را درگیر خود می‌کند. این درگیری ذهنی، با خود دل‌تنگی به همراه دارد؛ حالتی که حاصل فاصله گرفتن فرد از وضعیتی است که در هنگام تجربه آن خاطره، بر روان وی تأثیرگذار است. از نظر طبقه‌بندی انواع خاطره، شعر از امرؤالقیس در ردیف خاطرات فردی قرار می‌گیرد. شاعر همواره از زیبایی‌های معشوق لب به سخن می‌گشاید و او را در نهایت زیبایی توصیف می‌کند. امرؤالقیس، شاعر جاهلی عرب، در دوری از معشوق، با به تصویر کشیدن زیبایی‌های ظاهری و جسمانی او، از طرفی احساسات قلبی خود را آشکار کرده و از طرفی دیگر، نوستالوژیک بودن شعر خود را به نمایش گذاشته است. او در این وضعیت روحی صراحتاً، به زیبایی کمر باریک، انگشتان نرم، گیسوان مجعد، گردن گردن‌بند بسته و... معشوق اقرار می‌کند. «لازمه چنین اعترافات عشقی رمانتیکی، پیوندی عاطفی و تمایلی متقابل و شدید است؛ ایده‌آلی که اغلب بی‌دوام است. عشق رمانتیک، خلسه معصومی است که به وسیله ایجاب‌ها و اتفاقات خارجی به ناامیدی می‌انجامد» (Burwick, 2015: 214). امرؤالقیس با استفاده از خیال‌ورزی‌های عاشقانه، سیمای معشوق خود را با تمام جزئیات، این‌گونه تصویرآفرینی می‌کند:

۱. هَصْرَتْ بِقَوْدِي رَأْسِهَا فَتَمَائَلَتْ      عَلَى هَضِيمِ الْكَشْحِ رِيًّا الْمُخْلَجِلِ  
۲. مَهْفَهْفَةً بِيضَاءُ غَيْرِ مَفَاضَةٍ      تَرَائِبُهَا مَصْقُولَةٌ كَالسَّجْنَجِلِ...  
۳. تَصَدُّ وَ تُبْدِي عَنِ أُسَيْلٍ وَ تَتَّقِي      بِنَاطِرَةٍ مِنْ وَحْشٍ وَجْرَةً مُطْفِلِ

۴. وَ جَیْدٍ كَجَیْدِ الرَّثْمِ لَیْسَ بِفَاحِشٍ إِذَا هِيَ نَصَتْهُ وَ لَا بِمُعْطَلٍ  
 ۵. وَ فَرَعٍ یَزِیْنُ الْمَتْنَ أَسْوَدَ فَاحِمٍ أَثِیْتُ كَقَنْوِ النَّخْلَةِ الْمُتَعَثِّكِلِ  
 ۶. غَدَائِرُهُ مُسْتَشْزِرَاتٌ إِلَى الْعُلَا تَضِلُّ الْعِقَاصُ مُثَنَّى وَ مُرْسَلِ  
 ۷. وَ كَشْحٍ لَطِیْفٍ كَالْجَدِیْلِ مُخَصَّرِ وَ سَاقٍ كَأَنْبُوبِ السَّقَى الْمُدَلَّلِ  
 ۸. وَ یُضْحِی فِتِیْتُ الْمَسْكِ فَوْقَ فِرَاشِهَا نَوْؤُمُ الصَّحَى لَمْ تَنْتَطِقْ عَن تَفْضَلِ  
 ۹. وَ تَعَطُّوْا بِرِلْخَصِّ غَیْرِ شَتْنٍ كَأَنَّهُ أَسَارِیْعُ طَبِیِّ أَوْ مَسَاوِیْكُ إِسْجَلِ  
 (امرؤالقیس، ۲۰۰۰: ج ۱، ۲۱۲-۲۲۵)

ترجمه: ۱. او را به جانب خویش فروکشیدم و آن باریک‌میان با آن ساق‌های فربه‌اش، روی بر من نهاد. ۲. میانی باریک، پوستی سفید، اندامی متناسب و سینه‌ای چون آینه درخشنده داشت. ۳. گاه پرهیز می‌کرد و گاه دیدار می‌نمود و در آن حال نگاهش نگاه آهوان و جره را به یاد می‌آورد به وقتی که بچه‌های خود را می‌طلبند. ۴. گردنی گردنبند بسته و متناسب که چون آن را بالا می‌گرفت، جلوهٔ غزالان سپیداندام بیابان را داشت؛ ۵. و گیسوانی سیاه چونان خوشه‌های انبوه و درهم شدهٔ خرما پشتش را زینت می‌داد. ۶. گیسوانش به بالا گراییده بود و آن چنان مجعد و انبوه که بافته‌ها در چین‌وشکنش گم می‌شد. ۷. میان باریکش در لطافت چون افساری بود از چرم بافته و ساق‌های ظریفش چون نی‌های بردی بود که درختان خرما بر آن سایه آکنده باشند. ۸. معشوقهٔ من هرگز چون کنیزان به قصد کار کمر نمی‌بندد و تا چاشتگاه می‌خوابد، گویی بسترش همواره پر از خرده‌های مشک است. ۹. انگشتانی نرم و لطیف دارد، چون کرم‌های سرزمین طیبی و یا چون مسواک‌هایی که از شاخهٔ نر اسجل تراشیده باشند (آیتی، ۱۳۹۰: ۱۶-۱۵).

در این ابیات، نجوای عاشقانهٔ امرؤالقیس با استفاده از قوهٔ تخیل و تصویرسازی‌های وی که نشان از عشق او به دخترعمویش عنیزه است، کاملاً مشهود است. نجوای امرؤالقیس مشخص می‌کند که علاقهٔ وی به معشوق، از نوع عشق افراطی است که محبت و احوال عاشقانهٔ او به صورت حالات وجد و سرگشتگی و علاقهٔ شدید در او پدیدار می‌شود؛ چون زمانی که سخن از محبوب در میان است، بیشتر به وصف زیبایی‌های ظاهری و جسمانی توجه دارد.

#### ۸-۱-۵. همدردی و همدلی با طبیعت

همدردی و همدلی با طبیعت از دیگر عناصری که می‌توان آن را در دستهٔ نوستالوژی دوری از معشوق جای داد. در میثت همسوسدن با طبیعت که با خوی و خصلت شاعران رمانتیکی گره خورده است، این سؤال به ذهن متبادر می‌شود که آیا اشعار معلقهٔ امرؤالقیس از نوع همدلی با طبیعت است؟ و یا جنبهٔ مفاخره‌ای شعری و کلامی دارد؟ و یا نه اصلاً طبیعت مأمنی است برای تسکین درد و آلام روحی شاعر؟

در پاسخ بدین سؤالات باید گفت که همدلی و یگانگی شاعر با طبیعت، پیوندی ناگسستنی دارد که شاعر نوستالوژیک و رمانتیک علاوه بر همدلی با آن با زبان مفاخرهٔ شعری و کلامی، بر آن است تا به دامان طبیعت پناهنده شود و به دنبال این است که احساس شخصی خود را بیابد و طبیعت را با احساس خود همراه و هماهنگ نماید. ویژگی‌هایی همچون «توجه فراوان به طبیعت و شیوه‌های زندگی طبیعی، توجه فراوان به منظره مخصوصاً مناظر و صحنه‌های بکر و وحشی، ایجاد رابطه بین رفتارهای بشری با رفتارهای طبیعت» (شمیسا، ۱۳۹۸: ۶۴) از مؤلفه‌های اصول شعر نوستالوژیک است. عناصر طبیعت که در بسیاری از موارد، تمامی فضای شعر را فرامی‌گیرد و ستون فقرات آن به شمار می‌آید، برای برخی شاعران، تنها ابزار خودنمایی ادبی و فخرفروشی کلامی است. امرؤالقیس نیز جزو آن دسته از شعرای جاهلی است که شعر او رنگ و بوی مفاخره دارد؛ چه اینکه اساس شعر جاهلی و زندگی قبیله‌ای عرب جاهلی، مفاخره است. امرؤالقیس در بخشی از اشعار معلقه، خود را با طبیعت همراه می‌کند و از درد و رنج بسیار به دامان آن پناه می‌برد. امرؤالقیس جهت آرام کردن خود از دوری معشوقه به دامان طبیعت رفته و آن را با خود همراه ساخته است. امرؤالقیس قدم در وادی و بیابان خشک و بی‌آب و علف نهاده و چنان تصویر

بدیع و جذابی از پستوی ذهنش به خواننده القا می‌کند که گویی در یک لحظه خواننده می‌تواند آن را ترسیم نماید و خطوط راه‌راه به وجود آمده بر اثر وزش باد را همچون شکم گورخران می‌داند:

وَ وَادٍ كَجَوْفِ الْعَيْرِ قَفْرٍ قَطَعْتُهُ بِهِ الذَّنْبُ يَعْوَى كَالْخَلِيعِ الْمُعَيَّلِ  
(امرؤالقیس، ۲۰۰۰: ج ۱، ۲۴۵)

ترجمه: بسا بیابانی خشک و بی‌آب و گیاه، چون شکم گورخران را درنوشتم و زوزه‌گرگ گرسنه، چون ناله‌عیالمنندان زندگی‌باخته، به گوش می‌رسید (آیتی، ۱۳۹۰: ۱۶).

در این ابیات، شاعر سخن از طبیعت محل زندگی خود کرده است؛ طبیعتی که از او یک شاعر رمانتیک ساخته است. او بیابان خشک و بی‌آب و علف را به شکم گورخران و گرگ گرسنه را به عیالمنندان زندگی‌باخته همانند کرده است. شاعر در همین طبیعت است که قوه خیال‌ورزی‌اش شکوفا شده و عاشقانه شعر گفته است.

هرچند امرؤالقیس به مانند شاعران کلاسیک عصر جاهلی که در توصیف طبیعت از نظم و زیبایی آن تقلید می‌کنند و آن را می‌ستایند، به وصف طبیعت می‌پردازد، اما از جهتی دیگر نیز همدردی او با طبیعت همانند رمانتیک‌هاست که «احساسات درونی و ذاتیات روانی خود را در طبیعت می‌ریزند و جراحات روح را با انتقال آن به طبیعت التیام می‌بخشند» (فتوحی رودمجنی، ۱۳۸۴: ۱۵۳) و این همدلی او با طبیعت، زمانی به احساس نوستالوژیک‌ها نزدیک‌تر می‌شود که محیط طبیعی، شباهت تام و تمامی به حالات و وضعیت روح و ذهن فرد پیدا می‌کند. به بیان دیگر، توصیف طبیعت در اینجا پرورش‌دهنده افکار و احساسات هنرمند است و در حقیقت، طبیعت جای خود را به درک درون‌گرایانه طبیعت و همدلی با آن می‌دهد و به طور فزاینده‌ای حالات و خصوصیات طبیعت در پیوند با احساسات انسان در نظر گرفته می‌شود (ر.ک: فورست، ۱۳۹۲: ۵۳). امرؤالقیس از یار دیرینه خود، دلتنگ است و همدمی برای گفت‌وگو ندارد، بنابراین عناصر طبیعت از جمله شب و گرگ را انتخاب می‌نماید تا راز دل با آن‌ها در میان نهد:

أَلَا أَيُّهَا اللَّيْلُ الطَّوِيلُ أَلَا انجَلِي بِصُبْحٍ وَ مَا الإِصْبَاحُ مُنْكَ بِأَمْثَلِ  
(امرؤالقیس، ۲۰۰۰: ج ۱، ۲۴۱)

ترجمه: هان، ای شب دیرنده! دریچه‌های بامدادی را بگشای، هرچند عاشق دل‌خسته را پرتو بامدادی از تیرگی شامگاهی خوش‌تر نیست (آیتی، ۱۳۹۰: ۱۶).

در این بیت، به لحاظ عاطفی امرؤالقیس خود را عاشقی دل‌خسته خطاب می‌کند. او پرتو نورانی بامدادی را بعد از تیرگی شب، بهترین روزنه امید می‌داند؛ زیرا یادآوری مجدد معشوق با رفتن شب و بالا آمد روشنایی روز، برایش خوشایند است. شاعر در همراهی با گرگ نیز که با او همدردی می‌کند، آن را همانند آنان فقیری می‌داند که مثل خودش در جست‌وجوی خواسته‌ای است که بدان دست نیافته است:

فَقُلْتُ لَهُ لَمَّا عَوَى: إِنَّ شَأْنَنَا طَوِيلُ الْعَنَا إِنْ كُنْتَ لَمَّا تَمَوَّلِ  
كَلَانَا إِذَا مَا نَالَ شَيْئاً أَفَاتَهُ وَ مَنْ يَحْتَرِثُ حَرْثِي وَ حَرْتُكَ يَهْزِلِ  
(امرؤالقیس، ۲۰۰۰: ج ۱، ۲۴۵)

ترجمه: وقتی که گرگ زوزه کشید، من درنگ کردم و گفتم: ای گرگ! من و تو هر دو مسکین و فقیریم. هر دوی ما به طلب برخاسته‌ایم، ولی به چیزی دست نیافته‌ایم. هر دو چون چیزی بیابیم، بی‌درنگ از دست می‌دهیم و آن‌که معیشتی چون من و تو داشته باشد، پیوسته فقیر و ناتوان است (آیتی، ۱۳۹۰: ۱۶).



دو عنصر همدلی با شب و همراهی با گرگ، تنها مواردی هستند که احساس همدلی شاعر با طبیعت را به‌طور مستقیم نشان می‌دهد. شاعر در خطاب به شب، حس ملامتگری خود را با آن تسلی می‌دهد و شب را همانند انسانی می‌داند که صاحب شعور است؛ به طوری که می‌توان با آن سخن گفت و حرف دل را در آن میان نهاد.

باید گفت که «در حالت همدلی، من شاعر با شیء همراه و همدل می‌شود، پیرامون آن می‌چرخد و حال روحی خود را به شیء تسری می‌دهد. احساس هم‌جوشی با طبیعت موجب می‌شود تا شاعر احساس و آگاهی خود را به شیء انتقال دهد» (فتوحی، ۱۳۸۵: ۷۱). این خصوصیت دقیقاً همان حس برجسته‌ای است که در اکثر شاعران نوستالوژیک وجود دارد. در شعر امرؤالقیس، طبیعت با شکل سادهٔ خویش جلوه‌گر شده است؛ دشت‌ها، کوه‌ها، جانوران، شب و روز، آسمان و ستارگان، بادها و دریاها و نیز سایر جلوه‌های طبیعت همگی از چشم تیزبین شاعر، به دور نیست و به زیبایی تمام به تصویر کشیده شده است (محسنی‌نیا و محمد حجت، ۱۳۸۷: ۲۲۵). امرؤالقیس شاعر جاهلی عرب در بیابان هم سیمای معشوق را در سر می‌پروراند و او را در اجزای طبیعت می‌بیند:

فَعَنَّ لَنَا سِرْبٌ كَأَنَّ نِعَاجَهُ عَذَارَى دَوَارٍ فِي مَلَأٍ مُدَبَّلٍ  
(امرؤالقیس، ۲۰۰۰: ج ۱، ۲۶۷)

ترجمه: به ناگاه، در مقابل ما دسته‌ای از گاو وحشی نمودار شد که مادگانش با آن دم‌های بلند و موهای انبوه چون دوشیزگانی بودند که قطیفه‌های بلند بر دوش، بر گرد آن سنگ مقدس طواف کنند (آیتی، ۱۳۹۰: ۱۷). شاعر در این بیت، دم‌های بلند و موهای انبوه گاوهای وحشی را همانند دوشیزگان و از جمله معشوق خود می‌بیند که بر گرد سنگ مقدس طواف می‌کنند. تصویرگری شاعر در همانندی‌های طبیعت به اعضای بدن معشوق، همگی از مواردی است که نشان از نوستالوژی طبیعت و همدردی با آن در فراق یار دیرین دارد که در شعر امرؤالقیس نمود پیدا کرده است. امرؤالقیس گاهی نیز به ابرهای تیره چشم دوخته و کران تا کران، افق را نظاره‌گر آن‌هاست. گاه نیز درخشش رعد و برق را در میان ابرهای متراکم به حرکت دست‌ها تشبیه می‌کند که شاید در این تشبیه، حرکت دست‌های معشوق را در نظر دارد؛ چون او در طبیعت به دنبال تسکین آلام و سختی‌هایی است که از دوری معشوق در جسم و روح و روانش رخنه کرده است:

۱. قَعَدْتُ لَهُ وَ صُحْبَتِي بَيْنَ ضَارِحٍ وَ بَيْنَ الْعُدَيْبِ بَعْدَ مَا مُتَأَمَّلٍ  
۲. عَلَى قَطْنٍ بِالشِّيمِ أَيْمَنُ صَوْبِهِ وَ أَيْسَرُهُ عَلَى السَّتَارِ فَيَذْبُلُ  
۳. أَصَاحُ تَرَى بَرَقًا أَرِيكَ وَ مِيضُهُ كَلَمَعِ الْيَدَيْنِ فِي حَبِي مُكَلَّلٍ  
(امرؤالقیس، ۲۰۰۰: ج ۱، ۲۸۰-۲۸۴ و ۲۷۷)

ترجمه: ۱. با همراهانم به میان ضارح و عدیب رسیده بودیم. من نشستم و از دور گاه، چشم به آن ابر تیره دوختم. ۲. کران تا کران افق را گرفته بود؛ از یک‌سو جانب راستش بر کوه قطن بود و جانب دیگرش بر جبال ستار و یذبُلُ خیمه زده بود. ۳. دوست من! آیا برقی را که درخشش آن میان ابرهای متراکم به‌سان حرکت دست‌هاست، دیده‌ای؟ (آیتی، ۱۳۹۰: ۱۸). بازتاب حالات روحی شاعر بر طبیعت و ایجاد همسانی و پیوند میان درون هنرمند و طبیعت بیرونی، پدیده‌ای نوظهور و نوستالوژیک است که در ادبیات کلاسیک بدین‌صورت وجود نداشته، اما این ویژگی در شعر کلاسیک امرؤالقیس به‌خوبی نمایان شده است.

## ۹. نتیجه‌گیری

امرؤالقیس شاعر دورهٔ جاهلی عرب، شاعری بسیار احساسی است که عمیق‌ترین مفاهیم نوستالوژیک را به فوق‌العاده‌ترین حالت خود در اشعار معلقه به تصویر کشیده است؛ به گونه‌ای که می‌توان وی را نوستالوژیک‌ترین و رمانتیک‌ترین شاعر

کلاسیک عرب قلمداد کرد. او با تجربیاتی که در جوانی به دست آورده، همواره سخن از عشق بر زبان می‌راند، اما عشق او با غم، حسرت، دلتنگی و آرزو پیوندی دیرینه دارد و با آن گره خورده است؛ به گونه‌ای که گفتارهای عاشقانه شاعران رمانتیک را به یاد می‌آورد. امرؤالقیس در ابیات زیادی از معلقه که می‌توان آن را عاشقانه‌هایش نامید، با نگاهی حسرت‌بار به روزگار شیرین وصال در گذشته می‌نگرد و خاطراتی را که با دخترعمویش در دارة جلجل داشته است، مرور می‌کند؛ چون اینجا مکانی است که اولین جوانه‌های عشق در او جوانه می‌زند. این مکان به قدری برای شاعر رمانتیک مهم است که وی هدف از سرایش معلقه را «دارة جلجل» معرفی کرده است؛ بنابراین اهمیت عنصر عشق‌ورزی در معلقه و نوستالوژی دوری از معشوق مشخص و برجسته می‌شود. دوری امرؤالقیس از معشوق و گریه بر اطلال و دمن در «دارة جلجل» و ذکر شرح و حال و خاطرات با ذکر جزئیات آن، از وی شاعری احساساتی و رمانتیک به بار آورده است. یادآوری خاطرات معشوق برای امرؤالقیس که جزو خاطرات فردی محسوب می‌شود، با احساس غم و اندوه و حسرت و دلتنگی همراه است که یاران و همسفران خود را نیز با آن شریک می‌نماید. این درونمایه غم و اندوه، خصوصیات روحی و شخصیت شاعر را بیشتر آشکار می‌نماید. حسرت و دلتنگی وقتی با بی‌وفایی‌های معشوق و مرارت‌های راه عشق عجین می‌شود، اندوه و رنج شاعر افزون شده و روح و روانش بیشتر آزرده و مکدر می‌گردد. عنصر بدعهدی معشوق و گله و شکایت از بی‌وفایی او در نوستالوژی دوری از معشوق در معلقه امرؤالقیس، نشان از میل شدید او به معشوق خود (دخترعمویش) است. شاعر جاهلی عرب، این عاشق دل‌خسته که حتی شب‌های طولانی و دیرنده، صبر او را آزموده‌اند، در انتظار روشنایی سپیده‌دم صبح برای زدودن غم‌هایش است. او که در تخیل‌ورزی بسیار مهارت دارد، در مؤلفه تخیل‌ورزی‌های عاشقانه، زیبایی معشوق را در خیالات خود به تصویر می‌کشد و توصیفات زیبایی ارائه می‌نماید که جنبه نوستالوژیکی شعرش، برجسته‌تر می‌گردد. عشق و دلدادگی و یادکرد حسرت‌آمیز آن در مجموعه اشعار امرؤالقیس نمونه بارزی از تخیل‌ورزی‌های اوست که این امر، نتیجه مانوس شدن او با طبیعت است. شاعر بدین دلیل که فرد همدلی برای گفت‌وگو و همدردی با او پیدا نمی‌کند، به دامن طبیعت پناه می‌برد؛ زیرا تخیل‌ورزی، در طبیعت خود را بهتر نشان می‌دهد. به طور کلی، وصف طبیعت و طبیعت‌گرایی در معلقه امرؤالقیس، اهمیت ویژه‌ای دارد که وصفی نوستالوژیکی و رمانتیک است و نه تصویری از طبیعت زنده؛ زیرا از یک‌سو، علاوه بر آشکارسازی پیوند بین تخیل و احساس شاعر و نشان دادن مفاخرات شعری و کلامی وی، زیبایی‌های آن را نیز به تصویر می‌کشد. از طرفی دیگر، در مواردی با طبیعت، همدل و همراه شده و برای رهایی از درد و رنج خود بدان پناهنده می‌شود تا تسکین دردهایش باشد.

## منابع

### الف: کتاب‌ها

- آریان‌پور، منوچهر. (۱۳۸۰)، فرهنگ پیشرو آریان‌پور. انگلیسی-فارسی. ج ۴، تهران: جهان رایانه.
- آیتی، عبدالمحمد. (۱۳۹۰)، معلقات سبع. چ ۷، تهران: سروش.
- الاصفهانی، ابوالفرج علی بن الحسین. (۱۹۹۴)، الاغانی. المجلد ۹، ط ۱، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- إمرؤالقیس. (۲۰۰۰)، دیوان امرؤالقیس و ملحقاته. به شرح ابي السعيد السکری. دراسة و تحقیق؛ أنور علیان أبوسویلم و محمدعلی الشّوابکه. المجلد ۱، ط ۱، الإمارات العربية المتحدة: مرکز زايد للتراث و التاريخ.
- باطنی، محمدرضا. (۱۳۸۰)، فرهنگ معاصر. انگلیسی-فارسی. تهران: فرهنگ معاصر.
- بهروز، اکبر. (۱۳۵۹)، تاریخ ادبیات عرب. تبریز: دانشگاه تبریز.
- پورافکاری، نصرت‌اله. (۱۳۷۶)، فرهنگ جامع روان‌شناسی و روان‌پزشکی. چ ۲، تهران: فرهنگ معاصر.
- ترجانی‌زاده، احمد. (۱۳۸۲)، شرح معلقات سبع. با مقدمه و تعلیقات جلیل تجلیل، چ ۱، تهران: سروش.
- زرقاتی، سیدمهدی. (۱۳۸۴)، چشم‌انداز شعر معاصر ایران. تهران: ثالث.

سیدحسینی، رضا. (۱۳۸۷)، *مکتب‌های ادبی*. ۲ جلدی، ج ۱، چاپ پانزدهم، تهران: نگاه.  
 شرقاوی، عفت. (۱۹۷۹)، *الدروس و النصوص فی قضايا الادب الجاهلی*. بیروت: دارالنهضة العربیة.  
 شمیسا، سیروس. (۱۳۹۸)، *مکتب‌های ادبی*. چ ۱۳، تهران: قطره.  
 ضیف، شوقی. (۱۹۷۶)، *تاریخ الادب العربی (العصر الجاهلی)*. المجلد ۱، ط ۱، القاهرة: دارالمعارف.  
 الفاخوری، حنا. (۱۳۷۸)، *تاریخ ادبیات زبان عربی*. ترجمهٔ عبدالمحمد آیتی، چ ۴، تهران: توس.  
 فتوحی رودمعجنی، محمود. (۱۳۸۵)، *بلاغت تصویر*. تهران: سخن.  
 فروخ، عمر. (۱۹۸۴م)، *تاریخ الادب العربی*. بیروت: دارالعلم للملایین.  
 فورست، لیلیان. (۱۳۹۲)، *رمانتیسزم*، ترجمه: مسعود جعفری، چ ۵، تهران: مرکز.  
 مختاری، محمد. (۱۳۷۱)، *انسان در شعر معاصر*. مشهد: توس.  
 مدرّسی، کمال‌الدین. (۱۳۹۱)، *شرح معلقات دهگانه*. چ ۲، ارومیه: مؤسسه انتشاراتی حسینی اصل.  
 هارلند، ریچارد. (۱۳۹۶)، *دییچه‌ای تاریخی بر نظریهٔ ادبی از افلاطون تا بارت*. ترجمه: بهزاد برکت، چ ۱، تهران: ماه و خورشید.  
 هیکل، احمد. (۱۹۹۴م)، *تطور الأدب فی مصر*. ط ۶، القاهرة: دارالمعارف.

Burwick, F. (2015). *Romanticism: Keywords*. Wileyblackwell.

#### ب: مقالات

آردینی، صالح محمد حسن و عبدالمجید، ایناس سلمان. (۲۰۱۸). «الإسترجاع الذاتی فی شعر إمري القیس: المغامراتی أنموذجاً». *مجلة أبحاث كلية التربية الأساسية، جامعة الموصل العراق*، المجلد ۱۵، العدد ۱، الصفحات: ۶۰۲-۵۷۹.  
 اتحادی، حسین. (۱۳۹۵). «جلوه‌های رمانتیسزم در شعر سیاوش کسرای». *فصلنامهٔ زیبایی‌شناسی ادبی*. دورهٔ ۷. شمارهٔ ۲۸. صص ۹۸-۷۳.  
 پشت‌دار، علی محمد، شکردهست، فاطمه. (۱۳۹۴). «صور خیال در معلقهٔ امرؤالقیس». *دوفصلنامهٔ علمی-پژوهشی بلاغت کاربردی و نقد بلاغی*. سال ۲. شمارهٔ ۳. صص ۷۱-۵۷.  
 پورنامداریان، تقی. (۱۳۸۶). «تخیل هنری و نموده‌های آن در آثار عطار». *پژوهش‌های ادب عرفانی (گوهر گویا)*. دورهٔ ۱. شمارهٔ ۲ (پیاپی ۲). صص ۳۰-۱.  
 تقی‌زاده، صفدر. (۱۳۸۱). «نوستالژی». *مجلة فرهنگ و هنر*. بخارا. شمارهٔ ۲۴. صص ۲۰۵-۲۰۱.  
 خدّامی، محسن، دهقانی، آمنه. (۱۴۰۰). «بررسی سیمای معشوق در شعر ابن‌فارض». *دوفصلنامهٔ پژوهش در آموزش زبان و ادبیات عرب*. سال ۳. شمارهٔ ۴. صص ۱۱۱-۱۳۰.  
 رحیمی، سیدمهدی؛ شامیان ساروکلایی، اکبر و زینب ثریامحابد. (۱۳۹۲). «جلوه‌های رمانتیسزم در شعر سیمین بهبهانی (مجموعه‌های جای پا، چلچراغ، مرم و رستاخیز)». *پژوهشنامهٔ ادب غنایی*. سال ۱۱. شمارهٔ ۲۱. صص ۱۲۴-۱۰۳.  
 رستمی فرزاد؛ رشیدی، مرتضی و محبوبه خراسانی. (۱۳۹۸). «بررسی رابطهٔ دیالکتیکی دو عنصر رمانتیستی «تخیل» و «فردگرایی» در اشعار پرسی‌بیش‌شلی و فروغ فرخزاد». *پژوهش‌نامهٔ مکتب‌های ادبی*. سال ۳. شمارهٔ ۸. صص ۱۱۰-۸۹.  
 سلاجقه، پروین. (۱۳۸۷). «پدیدارشناسی زمان در شعر حافظ؛ با نظر به آراء قدیس آوگوستینوس دربارهٔ زمان». *نامهٔ فرهنگستان*. شمارهٔ ۳۸. صص ۹۴-۱۰۵.  
 شریفیان، مهدی. (۱۳۸۶). «بررسی فرآیند نوستالوژی در اشعار سهراب سپهری». *پژوهشنامهٔ ادب غنایی*. سال ۵. صص ۷۲-۵۱.  
 فتوحی رودمعجنی، محمود. (۱۳۸۴). «تصویر رمانتیک (مبانی نظری، ماهیت و کارکرد)». *فصلنامهٔ پژوهش‌های ادبی*. شمارهٔ ۹ و ۱۰. صص ۱۵۱-۱۸۰.  
 قائمی، مرتضی؛ طاهری‌نیا، علی‌باقر و مجید صمدی (۱۳۸۸). «فضای موسیقیایی معلقهٔ امرؤالقیس». *مجلة انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی*، دورهٔ ۵، شمارهٔ ۱۲ (پیاپی ۱۲). صص ۱۳۴-۱۰۷.  
 محسنی‌نیا، ناصر و محمد حجت. (۱۳۸۷). «طبیعت و عناصر آن در شعر امرؤالقیس». *نشریهٔ دانشگاه ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان*. دورهٔ جدید. شمارهٔ ۲۴ (پیاپی ۲۱). صص ۲۲۷-۲۰۷.

میرزایی‌الحسینی، سید محمود؛ نظری، علی و یونس ولیعی. (۱۳۹۴). «المصاحبة اللفظية في شعر امرؤ القيس (دراسة دلالية)». *بحوث في اللغة العربية*، المجلد ۷، العدد ۱۳، الرقم المسلسل للعدد ۱۳، الصفحات: ۹۷-۱۱۰.

## References

### A: Books

- Arianpour, M. (2001). *The progressive culture of Arianpur*. English-Persian. v. 4. Tehran: Jahan Rayaneh. [In Persian]
- Aiti, A.M. (2011). *Seven suspensions*. Edition 7. Tehran: Soroush. [In Persian]
- Al-Isfahani, A.F.H. (1994). *Al Aghani*. Vo 9, Ed 1, Beirut: Arab Heritage Revival House. [In Arabic]
- Imru Al-Qais. (2000). *The Diwan of Imru' Al-Qais and its appendices*. Explanation of Abu Al-Saeed Al-Sukari. Study and investigation; Anwar Alyan Abu Suwailem and Muhammad Ali Al-Shawabkeh. Vo 1, Ed 1, United Arab Emirates: Zayed Center for Heritage and History. [In Arabic]
- Batani, M.R. (2001). *Contemporary culture*. English-Persian. Tehran: Contemporary Culture. [In Persian]
- Behrouz, A. (1980). *History of Arabic literature*. Tabriz: Tabriz University. [In Persian]
- Porafkari, N.E. (1997). *Comprehensive dictionary of psychology and psychiatry*. Ed 2. Tehran: Farhang Maazer. [In Persian]
- Tarjanizadeh, A. (2003). *Explanation of the Seven Mu'allaqat*. With an introduction and comments by Jalil Tajlil, vol. 1, Tehran: Soroush. [In Persian]
- Zarghani, SM. (2005). *Perspectives of Iranian contemporary poetry*. Tehran: Third. [In Persian]
- Seyed Hosseini, R. (2008). *Literary schools*. Vo 1. 15th Ed. Tehran: Look. [In Persian]
- Sharqawi, E. (1979). *Lessons and Texts on Issues of Pre-Islamic Literature*. Beirut: Dar Al Al-Arabiya Movement. [In Arabic]
- Shamisa, C. (2018). *Literary schools*. 13th edition. Tehran: Drop. [In Persian]
- Zaif, Sh. (1976). *History of Arabic Literature (The Pre-Islamic Era)*. Vo 1, Ed 1, Cairo: Dar Al-Maaref. [In Arabic]
- Alfa Khouri, H. (1999). *History of Arabic language literature*. Translated by Abdul Mohammad Ayati. Ed 4. Tehran: Tos. [In Arabic]
- Fatuhi Roudmoajni, M. (2006). *Image rhetoric*. Tehran: Sokhan. [In Persian]
- Farrukh, O. (1984). *History of Arabic literature*. Beirut: Dar al-Elm Lelmolayiin. [In Arabic]
- Forrest, L. (2012). *romanticism Translated by Masoud Jafari*. Ed 5. Tehran: Center. [In Persian]
- Mokhtari, M. (1992). *Man in contemporary poetry*. Mashhad: Tos. [In Persian]
- Modarresi, K. (2011). *description of ten Mu'allaqat*. Ed 2, Oromiyye: Hosseini Asl Publishing House. [In Persian]
- Harland, R. (2016). *A historical introduction to literary theory from Plato to Barthes*. Translated by Behzad Barkat. Ed 1. Tehran: Mah and Khursheed. [In Persian]
- Haykel, A. (1994). *The development of literature in Egypt*. Ed 6, Cairo: Dar al-Maaref. [In Arabic]
- Burwick, F. (2015). *Romanticism: Keywords*. Wileyblackwell. [In English]

### B: Articles

- Ardini, S.M.H & Abdul Majid, E.S. (2018). "Self-recovery in the poetry of Imru Al-Qais: Al-Moghamerat as a model". *Research Journal of the College of Basic Education, University of Mosul, Iraq*, Vo 15, Issue 1, pp. 602-579. [In Arabic]
- Etthadi, H. (2015). "The effects of romanticism in Siavash Kasraei's poetry". *Literary Aesthetics Quarterly*. Vo 7. N 28. pp. 73-98. [In Persian]
- poshtdar, A.M; Shekardast, F. (2014). "Images of fantasy in Amr al-Qais's Mu'allaqeh". *Biannual scientific-research journal of applied rhetoric and rhetorical criticism*. Y 2. N 3. pp. 57-71. [In Persian]
- Pournamdarian, T. (2007). "Artistic imagination and its manifestations in Attar's works". *Mystical literature researches (Gohar Goya)*. Y 1. N 2 (consecutive 2). pp. 1-30. [In Persian]
- Taghizadeh, S. (2002). "Nostalgia". *Culture and art magazine*. Bukhara, N 24. pp. 205-201. [In Persian]
- Khodami, M; Dehghani, A. (2021). "Examination of the image of the beloved in Ibn Faraz's poetry". *A two-quarter journal of research in teaching Arabic language and literature*. Y 3. N 4. pp. 111-130. [In Persian]
- Rahimi, SM; Shamian Sarukolai, A & Sorayamohabed, Z. (2012). "The effects of romanticism in the poetry of Simin Behbahani (collections - Jai Pa, Chalcharagh, Marmar and Rastakhiz)". *Research paper on lyrical literature*. Y 11. N 21. pp. 103-124. [In Persian]
- Rostami, F; Rashidi, M & Khorasani, M. (2018). "Investigating the dialectical relationship between the two romantic elements "imagination" and "individualism" in the poems of Persi-Bish-Sheli and Forough Farrokhzad". *Research paper of literary schools*. Y 3. N 8. pp. 89-110.

- Salajeqe, P. (2008). "**Phenomenology of time in Hafez's poetry; According to Saint Augustine's opinion about time**". *Academy letter*. N 38. pp. 94-105. [In Persian]
- Sharifian, M. (2007). "**Investigation of nostalgia process in Sohrab Sepehari's poems**". *Research paper on lyrical literature*. Y 5. pp. 51-72. [In Persian]
- Fotuhi Roudmajani, M. (2005). "**Romantic image (theoretical foundations, nature and function)**". *Literary Research Quarterly*, N 9 &10. pp. 151-180. [In Persian]
- Ghaemi, M; Taherinia, A.B & Samadi, M. (2008). "**The suspended musical space of Amrualqis**". *Journal of the Iranian Language and Arabic Literature Association*, Vo 5, N 12 (consecutive 12). pp. 107-134. [In Persian]
- Mohseninia, N & Hojat, M. (2008). "**Nature and its elements in the poetry of Amr al-Qais**". *Journal of the University of Literature and Human Sciences, Shahid Bahonar University, Kerman*. New period. N 24 (21 in a row). pp. 227-207. [In Persian]
- Mirzaei Al-Hosseini, SM; Nazari, A & Waliee, Y. (2015). "**Verbal accompaniment in the poetry of Imru' al-Qais (a semantic study)**", *Research in the Arabic Language*, Vo 7, Issue 13, Seria 1, N 13, pp. 97-110. [In Arabic]